



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



رسالہ سیر و سلوک

(تحت الملوک فی السیر و السلوک)

مؤلف: علامہ محمد اعظم

(پرنسپل نوری حضرت علامہ سید محمد حسین قرنی)

پرنسپل

سید محمد عارفی کاشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله سير و سلوك

نويسنده:

سيد محمد رضا غياثي کرمانی

ناشر چاپي:

مهر اميرالمومنين (عليه السلام)

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
رساله سیر و سلوک	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۸
فهرست مطالب	۱۳
مقدمه	۱۶
درباره این کتاب:	۱۷
گفتار برخی از بزرگان پیرامون این کتاب:	۱۸
گفتار برخی از بزرگان درباره سید مهدی بحرالعلوم:	۲۰
نکته ای در پایان:	۲۱
بخش اول: در رابطه با طرح کلی حقیقت سلوک الی الله و مقصد آن و شرح منازل عالم خلوص و عوالم قبل و بعد از آن در چهار فصل	۲۴
اشاره	۲۴
فصل اول: خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادها	۲۶
اشاره	۲۶
خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادها:	۲۸
فصل دوم: شناخت اجمالی مقصد: جریان چشمه های حکمت	۳۹
شناخت اجمالی مقصد	۴۱
فصل سوم: ورود به عالم خلوص و شناخت آن	۴۳
اشاره	۴۳
خلوص	۴۵
فرق بین خلوص دین و خلوص خویشتن	۴۶
جایگاه مخلصان	۴۶
فرق ولایت و نبوت	۴۸
جایگاه مخلصان	۴۸

۵۲	مراحل جهاد اصغر
۵۹	فصل چهارم: سیردر منازل چهارگانه عالم خلوص
۵۹	اشاره
۶۱	منازل چهارگانه عالم خلوص
۶۴	عوالم قبل از عالم خلوص
۶۷	شرح کامل عوالم دوازده گانه مقدم بر عالم خلوص:
۸۵	بخش دوم: در رابطه با کیفیت سلوک و مسافرت الی الله در دو فصل
۸۵	اشاره
۸۷	فصل اول: بیان اجمالی کیفیت سلوک الی الله
۸۷	اشاره
۸۹	سلوک الی الله
۹۲	دو حکایت:
۹۵	فصل دوم: بیان تفضیلی کیفیت سلوک الی الله
۹۵	اشاره
۹۷	فقه نفس و فقه جوارح:
۱۰۱	راه سلوک به شیوه ای دیگر
۱۰۲	شرایط سلوک
۱۰۷	حکایت
۱۱۷	حکایت:
۱۲۱	درباره مرکز

سرشناسه: غیائی کرمانی سید محمد رضا، 1338 -

عنوان قراردادی: رساله فی السیر والسلوک. شرح

عنوان و نام پدیدآور: رساله سیر و سلوک: تحفه الملوك فی السیر و السلوک منسوب به علیه السلام بحر العلوم بر اساس نسخه ی حضرت علامه سید محمد حسین طهرانی / بازآفرین سید محمد رضا غیائی کرمانی.

مشخصات نشر: قم: مهر امیرالمومنین علیه السلام، 1395

مشخصات ظاهری: 125 ص.؛ 21/5×14/5 س م.

شابک 4-246-159-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر شرح و بازنویسی کتاب « رساله فی السیر و السلوک » اثر محمد مهدی بن مرتضی بحر العلوم است.

موضوع: بحر العلوم، محمد مهدی بن مرتضی، 1155 - 1212 ق. رساله فی السیر والسلوک - نقد و تفسیر

موضوع: آداب طریقت

موضوع: Customs of the order*

شناسه افزوده: حسینی طهرانی، سید محمد حسین، 1305 - 1374. ، مصحح

شناسه افزوده: بحر العلوم محمد مهدی بن مرتضی، 1155 - 1212 ق. رساله فی السیر و السلوک. شرح

رده بندی کنگره: 1395 5024 ر 3 ب BP/289/6

رده بندی دیویی: 297/84.

شماره کتاب شناسی ملی: 4325269

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

رساله سير و سلوك

(تحفة الملوک في السير و السلوك)

منسوب به علامه بحر العلوم

(بر اساس نسخه ی حضرت علامه سيد محمد حسين طهرانی)

باز آفرین

سيد محمد رضا غياثی کرمانی

ص: 3

سرشناسه: غیاثی کرمانی سید محمد رضا، 1338 -

عنوان قرارداد: رساله فی السیر والسلوک. شرح

عنوان و نام پدیدآور: رساله سیر و سلوک: تحفه الملوك فی السیر و السلوک منسوب به علامه بحر العلوم بر اساس نسخه ی حضرت علامه سید محمد حسین طهرانی / بازآفرین سید محمد رضا غیاثی کرمانی.

مشخصات نشر: قم: مهر امیرالمومنین علیه السلام، 1395

مشخصات ظاهری: 125 ص.؛ 21/5×14/5 س م.

شابک 4-246-159-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

یادداشت: کتاب حاضر شرح و بازنویسی کتاب « رساله فی السیر و السلوک » اثر محمد مهدی بن مرتضی بحر العلوم است.

موضوع: بحر العلوم، محمد مهدی بن مرتضی، 1155 - 1212 ق. رساله فی السیر و السلوک - نقد و تفسیر

موضوع: آداب طریقت

موضوع: Customs of the order*

شناسه افزوده: حسینی طهرانی، سید محمد حسین، 1305 - 1374.، مصحح

شناسه افزوده: بحر العلوم محمد مهدی بن مرتضی، 1155 - 1212 ق. رساله فی السیر و السلوک. شرح

رده بندی کنگره: 1395 5024 ر 3 ب 6/289/BP

رده بندی دیویی: 297/84.

شماره کتاب شناسی ملی: 4325269

شناسنامه کتاب

مؤلف: غیاثی کرمانی

ناشر: انتشارات مهر امیرالمؤمنین

چاپ خانه: کمال المولک

نوبت چاپ: اول / 1396

تیراژ: 1000

صفحه آرا: افسانه عطارد

شابک: 4- 246- 159 - 964- 978

قیمت: 17000 تومان

مرکز پخش: قم بلوار معلم مجتمع ناشران طبقه ششم واحد 622

نشر مهر امیرالمؤمنین همراه: 09122752029

ص: 4

مقدمه...7

درباره این کتاب:...8

گفتار برخی از بزرگان پیرامون این کتاب:...9

گفتار برخی از بزرگان درباره سید مهدی بحرالعلوم:...11

نکته ای در پایان:...12

بخش اول: در رابطه با طرح کلی حقیقت سلوک الی الله و مقصد آن و شرح منازل عالم خلوص و عوالم قبل و بعد از آن در چهار فصل...15

فصل اول: خاصیت عدد چهل...17

در ظهور استعدادها...17

خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادها:...19

فصل دوم: شناخت اجمالی مقصد...29

جریان چشمه های حکمت...29

شناخت اجمالی مقصد...31

فصل سوم: ورود به عالم خلوص و شناخت آن...33

خلوص...35

فرق بین خلوص دین و خلوص خویشتن...36

جایگاه مخلصان...36

فرق ولایت و نبوت...38

جایگاه مخلصان...38

مراحل جهاد اصغر:...42

فصل چهارم: سیر در منازل چهارگانه عالم خلوص...49

منازل چهارگانه عالم خلوص...51

عوالم قبل از عالم خلوص...54

شرح کامل عوالم دوازده گانه مقدم بر عالم خلوص:...57

بخش دوم: در رابطه با کیفیت سلوک و مسافرت الی الله در دو فصل...75

فصل اول: بیان اجمالی کیفیت سلوک الی الله...77

سلوک الی الله...79

دو حکایت:...82

فصل دوم: بیان تفصیلی کیفیت سلوک الی الله...85

فقه نفس و فقه جوارح:...87

راه سلوک به شیوه ای دیگر...91

شرایط سلوک...92

حکایت...97

حکایت:...107

ص: 6

بسم الله الرحمن الرحيم و له الحمد والشنا والصلوة على محمد و آله الاصفياء، سيما بقية الله ارواحنا فداء

در شهرستان کوهبنان کرمان یکی از اخوان صفا و اهل معرفت و وفا کتاب رساله سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم رحمة الله عليه را به این جانب ارائه داد و فرمود: ای کاش به صورتی روان این کتاب در اختیار مؤمنان به ویژه جوانان قرار گیرد که از آن بهره بگیرند آن را مطالعه کردم و همان گونه یافتم که ایشان فرمود چرا که فقط به درد اهل علم و تحصیل کردگان سطح بالای حوزوی و شاید دانشگاهی بخورد و گرنه برای افراد درس خوانده معمولی تا چه رسد به نا آشنایان به اصطلاح های علمی و حوزوی و عرفانی و اخلاقی مفید نیست از آن رو بر آن شدم که با استفاده از مطالب گهر بار حضرت علامه سید محمد حسین تهرانی که زحمت تصحیح آن را کشیده و در مقدمه خود نمونه ای از تلاش های پی گیر و مجدانه خود را آورده اند مطالب این کتاب را تسهیل و باز آفرینی نموده و در اختیار خواستاران سلوک بگذارم تا شاید ذخیره ای برای رستاخیز باشد با تشکر از آن عزیز فرهنگی فرهیخته کوهبنانی که انگیزه این کار را

به وجود آورد امیدوارم که برای دوستانی که آن را مطالعه می کنند مفید و هدیه ای به روح برادرشان شهید غلام رضا مولایی باشد

درباره این کتاب:

مصحح این کتاب حضرت آیت الله مرحوم علامه سید محمد حسین تهرانی رحمه الله علیه از شاگردان برجسته حضرت علامه طباطبایی رحمه الله علیه می فرماید:

وقتی که در حوزه علمیه قم اشتغال به تحصیل داشتم به کتابی خطی برخورد کردم که روی آن نوشته بود: تحفة الملوک فی السیر و السلوک، منسوب الی مولانا السید مهدی بحر العلوم.

برای استتساخ به امانت گرفتم ولی دیدم که دارای غلط های فراوانی است. در سال 1366 قمری برای خودم از روی همان نسخه پر غلط یک نسخه نوشتم ولی در صدد برآدمم که نسخه صحیحی به دست آورده و آن را تصحیح کنم و لذا وقتی که به حوزه علمیه نجف اشرف در سال 1376 قمری، خدمت استاد علامه طباطبایی رسیدم و متوجه شدم که یک نسخه صحیح نزد ایشان وجود دارد که در سال 1304 قمری به خط خودشان استتساخ کرده بودند آن را به امانت گرفته و با کمال دقت این نسخه را که اکنون ملاحظه می کنید استتساخ نمودم

سیاق این کتاب نشان می دهد که ترجمه نیست بلکه به زبان فارسی نوشته شده است و نمی تواند منسوب به سید بن طاووس باشد، چرا که وی عرب زبان بوده و نمی توانسته به این شکل فارسی بنویسد. وانگهی روش سلوکی سید بن طاووس مبتنی بر دعا و روزه و مراقبه و محاسبه بوده، نه به

این شکل که در این کتاب آمده است بنابراین سخن کسانی که احتمال داده اند این کتاب منسوب به ابن طاوس باشد مردود است.

این جانب شرح مختصری بر آن نوشتم که پاره ای از جملات مشکل آن را تعیین کند

گفتار برخی از بزرگان پیرامون این کتاب:

1- مرحوم آیت الله سید عبدالهادی شیرازی می فرماید:

به عقیده من به گمان قوی این رساله به جز قسمت های آخر آن متعلق به مرحوم بحر العلوم و به انشاء ایشان است. (1)

2- مرحوم آیت الله شیخ آقا بزرگ تهرانی می فرماید:

به نظر من این رساله غیر از قسمت های اخیر به قلم مرحوم بحر العلوم است. (2)

3- مرحوم آیت الله سید محسن امین جبل عاملی می فرماید:

بحر العلوم رساله ای به زبان فارسی در معرفت حضرت حق تعالی نوشته که ظاهراً این رساله همان رساله سیر و سلوک است ...

البته ایشان در کتاب مرحوم شیخ اسماعیل محلاتی می فرماید:

تمام این رساله از مرحوم سید مهدی بحر العلوم نجفی است مگر فقرات بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم که درباره نفی خاطر و ورد و فکر بحث شده است. (3)

ص: 9

1- مقدمه رساله سیر و سلوک به قلم علامه تهرانی ص 10

2- اعیان الشیعه جلد 48 ص 170

3- مقدمه کتاب سیر و سلوک ص 16

4- مرحوم آیت الله سید ابو القاسم خوانساری می فرماید:

استاد بزرگ مرحوم قاضی تمام این رساله را به طور قطع و یقین از مرحوم سید مهدی بحر العلوم می دانستند. (1)

5- مرحوم آیت الله قاضی طباطبایی می فرماید:

کتابی بدین پاکیزگی و پر مطلبی در عرفان نوشته نشده است. (2)

6- مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی (وصی مرحوم قاضی) می فرماید:

مرحوم قاضی به این رساله عنایت زیادی داشتند ولی مکرّر می فرمود که من اجازه به جا آوردن او را و اذکاری را که در این رساله آورده است به کسی نمی دهم. (3)

7- مرحوم آیت الله شیخ محمد رضا اصفهانی می فرماید:

این کتاب از بحر العلوم است که آن را در کرمانشاه (باختران) تألیف فرموده است. (4)

ص: 10

1- همان ص 17

2- همان

3- همان ص 20 و 21

4- همان

1- تهرانی درباره ایشان می فرماید:

آیت الله شیخ جعفر کاشف الغطاء، غبار نعلین او را با تحت الحنک عمامه خود پاک می کرد و میرزا ابوالقاسم قمی هنگام تشرف به عتبات عالیات روزی در مجلس پرفیض علامه بحر العلوم حاضر شده و در حضور جمعی می گوید:

پدر و مادرم فدای تو باد چه عملی انجام دادی که به این مقام و منزلت رسیده ای؟

چه بگویم درباره کسی که تشرف او بارها و بارها به محضر مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جای شبهه و تردید نیست و نزد علما و قاطبه مؤمنین نجف از مسلمات است و باب تشرف برای او همیشه باز بوده است. (1)

2- علامه سید محمد باقر خوانساری (صاحب کتاب روضات الجنات) به نقل از منتهی المقال می فرماید:

سید سند و رکن معتمد مولای ما سید مهدی فرزند سید مرتضی فرزند سید محمد حسین حسینی طباطبایی نجفی پیشوایی است که روزگار نتوانسته مانند او را به جهان بسپرد و مادر روزگار از زادن مانند او عقیم است اگر در بحث معقول زبان بگشاید گویا شیخ الرئیس و سقراط و ارسطو و افلاطون است و اگر در منقول بحث کند گویا علامه محقق در

ص: 11

فروع و اصول است و اگر در فن کلام با کسی مناظره کند، گویا علم الهدی است و ... وی در کربلای معلی در شب جمعه ماه شوال سال 1155 قمری به دنیا آمد که به حروف ابجد گفته اند: لنصرة الحق قد ولد المهدي

مدتی نزد پدرش و نیز شیخ یوسف بحرانی و وحید بهبهانی تلمذ نمود. وی اقیانوس موجی است بی کرانه و دارای کرامات باهره که یهودیان فراوانی با دیدن معجزات او به دین مبین اسلام گرویده و شیعه شدند. در شب ولادتش پدرش که در حجاز بود خواب دید که حضرت شمعی را توسط محمد بن اسماعیل بن بزیع فرستادند که بر فراز بام خانه آن ها روشن کند و روشنی آن چنان به آسمان رفت که نهایت آن دیده نمی شد.

برای فضل و شرف او همین بس که تا به حال کسی در تمام اقطار جهان و اقصى نقاط عالم به نام بحر العلوم نامیده نشده است. بحر العلوم یعنی دریای دانش ها (1)

نکته ای در پایان:

این جانب با احترام فراوان به حضرت علامه سید محمد حسین تهرانی «قدس سرّه» قسمت های پایانی این کتاب را که تردید در انتساب آن پیدا شده و مرحوم قاضی هم توصیه نکرده اند حذف نموده و فقط تا صفحه 172 و پایان بیست و یکمین امر لازم برای سیر و سلوک آورده ام. البته به عقیده ی من این کتاب باید ماده درسی باشد و استاد برای افرادی که خواهان سیر و سلوکند تدریس کند.

ص: 12

علو درجات عرش نشین عند ملیک مقتدر حضرت امام خمینی « قدس سرّه » و سلامتی پیشوای عظیم الشان جمهوری اسلامی ایران
حضرت امام خامنه ای (دام ظلّه) و ظهور و فرج حضرت ولی عصر « عجل الله تعالی فرجه الشریف » و شفاعت شهیدان و الامقام به
ویژه شهید غلام رضا مولایی که این کتاب به همت خانواده ایشان به طبع رسیده است آرزوی همیشگی ماست.

والسلام

کوهبنان کرمان

سید محمدرضا غیاثی کرمانی

تابستان 1393

ص: 13

بخش اول: در رابطه با طرح کلی حقیقت سلوک الی الله و مقصد آن و شرح منازل عالم خلوص و عوالم قبل و بعد از آن در چهار فصل

اشاره

فصل اوّل: خاصیت عدد 40 در ظهور استعدادها.

فصل دوّم: شناخت اجمالی مقصد (جریان چشمه های حکمت)

فصل سوّم: ورود به عالم خلوص و شناخت آن.

فصل چهارم: سیر در منازل چهل گانه عالم خلوص.

ص: 15

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله والثناء لعین الوجود و الصلوة علی واقف مواقف الشهود و علی آله امناء المعبود.

ای هم سفران سرزمین سعادت و صفا و ای رفیقان راه خلوص و وفا اندکی درنگ که از جانب کوه طور آتشی می بینم شاید برای شما هم قطعه ای آتش بیاورم تا شما هم هم گرم شوید.

از طرق گوناگون از سید رسل و هادی سبل روایت است که فرمود: (مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَزْبَعَيْنَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ)

یعنی: کسی که چهل روز اخلاص ورزد چشمه های حکمت از قلبش جدا و بر زبانش جاری می گردد. (1)

ما نیز دیده و در بیانات بزرگان خوانده ایم که عدد چهل دارای خاصیتی ویژه و تأثیری شگرف در ظهور استعدادها و تقسیم ملکات و طی منازل و مراحل سیر و سلوک است و منازل و مراحل گرچه فراوان هستند ولی در هر منزل مقصدی و هر مرحله ای پایان یک نشئه و عالم است

ص: 19

1- این روایت به شکل های گوناگون ولی به مضمون واحدی در کتب روایی آمده است برای نمونه ر.ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام ص 208- عدة الداعی ص 170- اصول کافی ج 2 ص 16- بحارالانوار ج 10 ص 85 - احیاء العلوم ج 4 ص 322

اینک برای شناخت اهمیت عدد 40 به چند نکته توجه فرمایید:

1- گِل آدم ابو البشر به دست قدرت الهی در 40 روز سرشته گردید چنان که در حدیث قدسی آمده است:

(و خَمَرْتُ طِينَهُ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحاً)

یعنی: و من گل آدم را با دو دست (جمال و جلال) خویش در 40 روز سرشتم. (1)

آدم در این چهل روز عالمی از عوالم استعداد را طی کرد و به روایتی 40 سال جسد او میان مکه و مدینه افتاده بود و بر آن باران رحمت الهی می بارید تا در این مدت قابل تعلق روح قدسی گردد

2- میقات حضرت موسی نیز در 40 شب پایان یافت. چنان که در قرآن آمده است: (وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) (بقره/51) یعنی: یاد بیاور وقتی را که ما با موسی 40 شب وعده گذاردیم و در جای دیگر می فرماید: (فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) (اعراف/142) یعنی پس میقات خدای او چهل شب کامل گردید

3- قوم حضرت موسی علیه السلام از بیابان سرگردانی (تیه) پس از چهل سال نجات یافتند. (2)

ص: 20

1- این روایت نیز به عبارات گوناگون ولی به مضمون واحد آمده است به عنوان نمونه ر.ک: احیاء العلوم ج 4 ص 238

2- چنان که خداوند می فرماید: (فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ) (مائده/26) یعنی: سرزمین مقدس بر آن ها 40 سال حرام بود که در آن حیران و سرگردان بودند.

4- خاتم الانبیاء صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم نیز در 40 سالگی به نبوت مبعوث گردید و ردای رسالت پوشید.

5- زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد و منتهای کمال در این جهان ماده رسیدن به 40 سالگی است چنان که خداوند می فرماید: (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ اَشَدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِیْ اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِیْ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ). (احقاف / 15) یعنی: وقتی که به کمال و 40 سالگی رسید، به خدا عرض کرد: خدایا به من توفیق بده که شکر نعمت هایت را که بر من ارزانی داشتی بگزارم.

ناگفته نماند که انسان از آغاز ورود به این عالم تا سی سالگی در رشد و نمو است و ده سال هم در این عالم متوقف است و چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام و مسافرت به عالم آخرت آغاز می شود. (1) و در هر روز و هر سال بخشی از آن بار سفر را می بندد و از این عالم کوچ می کند و همواره نیرو و توان او در کاهش و نور چشم و قوه گوش او در نقصان و نیروهای مادی او در انحطاط و نابودی و بدن او در فرسایش

ص: 21

1- و لذا از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است: (إِذَا أَتَتْ عَلَى الرَّجُلِ اَرْبَعُونَ سَنَةً قِيلَ لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّکَ غَیْرُ مَعْذُورٍ) (اصول کافی ج 2 ص 455) یعنی: وقتی که انسان چهل ساله شد به او گفته می شود وسایلت را جمع کن که دگر عذری نداری و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (إِنَّ الْعَبْدَ لَفِیْ فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِہٖ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلَیْ مَلٰئِکَہٖ اَنِّیْ قَدْ عَمَرْتُ عَبْدِیْ عُمْرًا فَعَلَّظًا وَ شَدِّدًا وَ تَحَفُّظًا وَ اَكْتَبَا عَلَیْہِ قَلِیْلَ عَمَلِہٖ وَ کَثِیْرَہٗ وَ صَ غِیْرَہٗ وَ کَبِیْرَہٗ) (خصال ص 545) یعنی: تا وقتی که انسان به چهل سالگی نرسیده از طرف خداوند به او مهلتی داده می شود، ولی وقتی که به چهل سالگی رسید خداوند به دو فرشته محافظ او می فرماید: من به بنده ام چهل سال عمر دادم از حالا به بعد سخت بگیرد بر او و هر چه می کند کم یا زیاد، کوچک یا بزرگ بنویسد و کاملاً حفظ کنید.

است چرا که مدت سفر و اقامت او در این عالم در طول 40 سال به پایان می رسد و لذا در روایت آمده است که: (مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ وَلَمْ يَأْخُذِ الْعَصَا فَقَدْ عَصَى).

یعنی: هر کسی که به چهل سالگی برسد و عصا در دست نگیرد، عصیان و گناه کرده است.

عصا، علامت سفر است و مسافر مستحب است که عصا همراه بردارد و چون چهل سال تمام شد هنگام سفر فرا می رسد و تأویل عصا، مهیا شدن برای سفر آخرت و آمادگی برای ارتحال است و هر کس که عصا بر ندارد، از فکر سفر غافل است. (1)

و همان طور که مدت کمال جسمی چهل سالگی است، مرتبه سعادت یا شقاوت یافتن روحی نیز چهل سالگی است و از این رو در حدیث آمده است که هر کس در 40 سالگی رویش سفید نباشد شیطان دست بر آن صورت می کشد و می گوید: بِأَبِي وَأُمِّي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ أَبَدًا (2) یعنی: پدر و مادرم فدای صورتی باد که دیگر روی سعادت را نخواهد دید.

ص: 22

1- در این زمینه روایات دیگری نیز آمده است. مثلاً: پیامبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: (أَبْنَاءُ الْأَرْبَعِينَ فَقَدْ دَنَا حَصَادُهُ) (جامع الاخبار / فصل 76 ص 140) یعنی: افراد چهل ساله مانند زراعتی هستند که فصل درو کردن آن ها فرارسیده است. و نیز روایت است که فرمود: (إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَلَمْ يَتُبْ مَسْحَ إِبْلِيسَ وَجْهَهُ وَقَالَ: بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ) (سفینه النجاة / ج 1 ص 504) یعنی: وقتی که انسان به چهل سالگی رسید و توبه نکرد شیطان به صورت او دست می مالد و می گوید: پدرم به فدای صورتی باد که روی خوشبختی را نمی بیند.

2- سفینه البحار ج 1 ص 504

6- در روایت است که: هرکس کوری را چهل قدم بکشد و راهنمایی کند بهشت بر او واجب می شود

البته مراد کور ظاهری و کور باطنی هر دو می باشد چرا که کور باطنی قبل از چهل قدم از مرحله استعداد به فعلیت نرسیده هر چند که نزدیک به آن شده است و اگر او را رها کنند دوباره به حالت اول بر می گردد و احسان کامل به تکمیل چهل قدم است لذا و موجب ورود به بهشت می گردد.

7- حضرت باقر علیه السلام فرمود: (حَدَّ الْجَوَارِ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ)

یعنی: مردم از چهار طرف (روبه رو، پشت سر و سمت چپ و سمت راست) همسایه هم دیگرند. (1)

و چون چهل منزل به پایان رسید گویا مردم از عالم یک دیگر گشتند.

تأویل و معنای باطنی این روایت این است که: نیروهای چهارگانه و درون انسان یعنی: عقل و وهم و شهوت و غضب تا چهل منزل همسایه

ص: 23

1- وسائل الشیعه باب 90 چند روایت دیگر هم در این زمینه در همان باب آمده است: اول: حضرت صادق علیه السلام فرمود: (كُلُّ أَرْبَعِينَ دَارًا جِيرَانٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ). یعنی: هر چهل منزل از جلو و پشت سر و راست و چپ همسایه هم دیگر حساب می شوند. دوم: شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت کردم؛ تعریف همسایه چیست و تا چند منزل مردم همسایه حساب می شوند؟ حضرت فرمود: (أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ). یعنی: چهل منزل از هر سمت.

یک دگرند و هر کدام از این نیروها تا به اندازه چهل مرحله از دیگری دور نشوند از عالم آن نیرو خارج نشده و هنوز در جوار آن نیرو قرار دارند. (1)

خلاصه آن که به خاصیت عدد 40 در ظهور فعلیت و بروز استعداد حصول ملکه در آیات و روایات تجربیات اهل باطن و اسرار تصریح شده (2)

ص: 24

1- منظور آن است که انسان از چهار طرف گرفتار نیروهای چهارگانه است و تا از هر کدام به اندازه ی چهل منزل دور نشده به مقام فناء فی الله نمی رسد.

2- مثلاً به این روایات توجه فرمایید: اول: حضرت علی علیه السلام فرمود: (حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً وَالْجَوَارُ أَرْبَعُونَ دَاراً مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا). یعنی: حریم مسجد تا 40 ذراع (20 متر) و حریم همسایگی تا 40 منزل از چهار جانب است. (وسایل الشیعه / باب 9) دوم: روایت است که: (إِنَّ مَنْ قَرَأَ الْحَمْدَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً فِي الْمَاءِ ثُمَّ يَصِيبُ عَلَى الْمَحْمُومِ يَشْفِيهِ اللَّهُ) یعنی: هر کس که 40 مرتبه سوره ی حمد را بر آب بخواند و بر تب دار بریزد خداوند او را شفا خواهد داد. (بحار ج 14 ص 512) سوم: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: (مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ لَمْ تُحْتَسَبْ لَهُ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا) یعنی: کسی که شراب بنوشد نمازش تا چهل روز مورد قبول واقع نمی شود. (کافی ج 6 ص 402) چهارم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ) یعنی: کسی که مرد یا زن مسلمانی را غیبت کند، خداوند تا چهل شبانه روز نماز و روزه اش را نمی پذیرد مگر آن که صاحبش او را ببخشد (جامع الاخبار ص 171) پنجم: در توقیع شریف است که حضرت صاحب علیه السلام فرمودند: (إِنَّ الْأَرْضَ تَصْنَعُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَوْلٍ الْأَغْلَفَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا). یعنی زمین تا چهل روز از بول ختنه نشده به خدا شکایت می کند ششم: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: (إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جَنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا: اَللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: إِنِّي قَدْ أَجَرْتُ شَهَادَتَكُمْ وَغَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ لَا تَعْلَمُونَ). یعنی: وقتی که مؤمنی بمیرد و 40 نفر از مؤمنین بر بالین او حاضر شده و بگویند: خدایا ما جز خیر از او سراغ نداریم و تو داناتر از ما نسبت به او هستی، خداوند می فرماید: من گواهی شما 40 نفر را درباره ی او امضا کردم و از آن چه که شما نمی دانید و من می دانم گذشتم و عفو کردم (خصال ص 538) هفتم: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: (مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ) یعنی: کسی که 40 مؤمن را جلو بیاندازد و دعا کند مستجاب خواهد شد. (عدة الداعی ص 128) هشتم: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (كَأَنَّ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَابِدًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ مُرَاءٍ. ثُمَّ إِنَّهُ مَاتَ فَلَمْ يَشْهَدْ جَنَازَتَهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَ أَرْبَعُونَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَقَالُوا اَللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، فَأَغْفِرْ لَهُ فَلَمَّا غُسِّلَ... مِنْهُ لَا يَعْلَمُونَ). یعنی در بنی اسرائیل عابدی بود که خداوند به حضرت داود علیه السلام خبر داد که وی ریا کار است. پس وقتی که مرد حضرت داود علیه السلام در تشییع جنازه اش حاضر نشد، ولی چهل نفر از بنی اسرائیل به پا خاسته و گفتند خدایا، ما جز خیر از او سراغ نداریم و تو از ما نسبت به او داناتری. پس او را بیمارز وقتی که او را شستند و نیز در قبر گذاردند چهل نفر دیگر به پا خاسته و همان حرف را تکرار کردند خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی کرد که چرا بر جنازه اش نماز نمی خوانی؟ عرض کرد چون تو خبر دادی که ریاکار بوده است خداوند فرمود: چهل نفر گواهی به خوبی او دادند، من او را بخشیدم و گواهی آن ها را قبول کردم. (بحار الانوار ج 18 ص 204) نهم: برای رفع بیماری در روایت آمده است: اگر کسی چهل مرتبه این دعا را پس از نماز صبح خوانده و دست بر محل بیماری بمالد هر چه باشد بِإِذْنِ اللَّهِ شفا خواهد یافت و این کار تجربه شده است و آن دعا این است: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ

إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). (عدة الداعی ص 201) دهم: روایت است که ... (وَمَنْ اشْتَدَّ وَجَعُهُ قَرَأَ عَلَى قَدَحٍ فِيهِ مَاءُ الْحَمْدِ أَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ يَصَدُّهُ عَلَيْهِ وَيَجْعَلُ الْمَرِيضُ عِنْدَهُ مِكَتَلًا فِيهِ بُرٌّ وَيَأْوِلُ السَّائِلَ مِنْهُ يَدَهُ وَيَأْمُرُهُ أَنْ يَدْعُو لَهُ فَيَعْفَى). یعنی: کسی که بیماری سختی داشته باشد چهل مرتبه سوره حمد را بر قدحی که در آن آب باشد بخواند و بر محل درد بپاشد و باید نزد مریض یک ظرف گندم باشد و فقری را نزد خود فرا خواند و با دست خودش از آن گندم به او بدهد و از او بخواهد برایش دعا کند تا خدا او را عافیت بخشد. (بحار ج 14 ص 551) یازدهم: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَوَاتُ أَحَدَى وَخَمْسِينَ وَزِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَالتَّحَنُّنُ بِالْيَمِينِ وَتَغْفِيرُ الْجَبِينِ وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ). یعنی: علامات شعیه 5 چیز ست: 1. پنجاه و یک رکعت نماز (17 رکعت واجب و 34 رکعت مستحب نافله صبح 2 رکعت و نافله ظهر 8 و نافله ی عصر 8 و نافله مغرب 4 و نافله عشا 2 و نافله شب 11 رکعت) 2 زیارت اربعین 3. انگشتر به دست راست کردن 4. پیشانی بر خاک مالیدن 5. بسم الله را بلند گفتن (اقبال ص 589) دوازدهم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا) یعنی: کسی که از امت من 40 حدیث مورد نیاز دین امت من را حفظ کند خداوند او را در قیامت فقیه و عالم محشور می کند (خضال ص 541) سیزدهم: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (فَبَقِيَ آدَمُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاجِدًا يَبْكِي عَلَى الْجَنَّةِ) یعنی: حضرت آدم علیه السلام چهل روز در حال سجده در فراق بهشت گریه می کرد. (بحار ج 2 ص 43) چهاردهم: حضرت باقر علیه السلام فرمود: (فَبَكَى آدَمُ عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً). یعنی: حضرت آدم علیه السلام تا چهل شب در فراق هابیل گریه کرد (اکمال الدین ص 13) پانزدهم: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (فَبَقِيَ الْمَاءُ يَنْصَبُ مِنَ السَّمَاءِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، وَ مِنَ الْأَرْضِ الْعُيُونُ...) یعنی: در جریان طوفان نوح علیه السلام آب چهل روز از آسمان می بارید و از زمین چشمه ها می جوشیدند. (تفسیر علی بن ابراهیم ص 84) شانزدهم: حضرت باقر علیه السلام می فرماید: (وَكَانَ بَيْنَ أَنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى وَ هَارُونَ: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا وَ بَيَّنَّ أَنْ عَرَفَهُ اللَّهُ الْإِجَابَةَ أَرْبَعِينَ سَنَةً...) یعنی: خداوند به موسی و هارون فرمود: دعایتان (در مورد هلاکت فرعون) مستجاب شد و فاصله ی بین این بشارت و غرق شدن فرعون که استجاب باشد چهل سال فاصله افتاد.... (خضال ص 539) هفدهم: جمعی از یهود خدمت ابو طالب علیه السلام آمدند و عرض کردند: پسر برادرت (محمد صلی الله علیه و آله) ادعا می کند که از آسمان خبر می دهد ما از وی سوالاتی داریم اگر پاسخ داد می فهمیم که راست می گوید و ایمان می آوریم و گرنه دروغگو است. ابو طالب علیه السلام فرمود: پرسید. آن ها در مورد سه مسئله سوال کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: (عَدَّ لَأَخْبِرَكُمْ) یعنی فردا به شما خبر می دهم و انشاء الله نگفت. به همین جهت تا 40 روز وحی از حضرت قطع شد به گونه ای که حضرت غمگین شده و اصحاب حضرت به شک افتادند.. (بحار ج 5 ص 433) هجدهم: درباره ی ولادت حضرت زهرا روایت است که جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرود آمد و عرض کرد: یا رسول الله خدای تعالی سلام می رساند و می فرماید: چهل روز از خدیجه فاصله بگير این کار بر حضرت گران آمد چرا که خیلی خدیجه را دوست می داشت. پس حضرت چهل روز به روزه و شب ها را به عبادت پرداخت... (بحار ج 6 ص 117)

به ویژه آن روایتی که آثار خلوص را که جاری شدن چشمه معرفت و حکمت است مشروط به اخلاص چهل صباح می داند و بی تردید هر سعادت‌مندی که با قدم همت این منازل چهل گانه را طی کند پس از به فعلیت رسانیدن استعدادات خلوص، چشمه معرفت از زمین قلب او خواهد جوشید، این منازل چهل گانه در عالم خلوص و اخلاص واقع هستند و آخرین آن ها فراتر از منزل مخلصان یعنی عالم اَبَیْتُ عِنْدَ رَبِّیْ وَ یُطْعِمُنِیْ وَ یَسْقِیْنِیْ است یعنی: من نزد خدایم بیتوته می کنم و او مرا سیر و سیراب

ص: 26

می سازد، چرا که منظور از طعام و شراب ربّانی، معارف و علوم حقیقی نامتناهی است(1) و لذا در حدیث معراج، ضیافت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شیر مطرح کرده اند، چرا که شیر به منزله ی علوم حقیقی در عالم مجردات است و لذا اگر کسی خواب ببیند که شیر می خورد، به علم تعبیر می شود.

تذکر: مسافر این منازل زمانی به مقصد می رسد که سیر او در عالم خلوص صورت بگیرد، نه این که در این منازل تحصیل اخلاص کند. (یعنی اول باید اخلاص پیدا کند و سپس حرکت را آغاز نماید.) چرا که می فرماید: (مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا). پس ابتدای این منازل، عالم خلوص است و گر نه برای نام چله نشسین، باب معرفت گشوده نمی شود. پس مسافر این کوی باید به چند چیز توجه نماید:

1. شناخت اجمالی مقصد که ظرف ظهور چشمه های حکمت است، چرا که اگر کسی نتواند مقصد را اجمالاً تصور کند، نمی تواند برای رسیدن به آن دامن همت به کمر بزند.

2. دخول به عالم خلوص و شناخت آن.

3. سیر در منازل چهل گانه ی این عالم.

4. طی عوالم گوناگون که منازل قبل از عالم خلوص هستند تا آدمی بتواند در عالم خلوص داخل شود.

ص: 27

1- حدیث أُیِّتْ عِنْدَ رَبِّي به تعابر گوناگون و به معنای واحدی آمده است. ر.ک به: كِتَابِ مَنْ لَا يَخْصُهُ الرَّفَقِيُّ ج 2 ص 111 - المحجة البيضاء ج 2 ص 142 - شرح صحیفه سید علی خان ج 1 ص 37- صحیح بخاری ج 4 ص 251 و ج 1 ص 329- صحیح مسلم ج 3 ص 133 و ص 134 - موطأ مالک ص 28

مقصد در سیر و سلوک، حیات جاودانی و به عبارت دیگر بقاء به معبود است و ظاهر شدن چشمه های حکمت و جریان آن ها که علوم حقیقی هستند، به همین معنی است چرا که علوم حقیقی رزق و روزی جان های پاک و قدسی هستند که از طرف خداوند افاضه و رزق الهی برای حیات ابدی و زندگی جاودانی محسوب می شوند. **بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**. چرا که مادی بودن با حیات ابدی به دلیل آن که ماده و جسمانیت از عالم تغییر و تحول است. **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**. وجه هر چیز عبارت است از آن سمتی که با آن با دیگران مواجه و رو در رو گشته و با آن تجلی و ظهور می یابد پس وجه هر کسی مظهر اوست و همه اشیاء غیر از مظاهر صفات یا اسماء الهی در معرض هلاکت و نابودی هستند.

واصل شدن به علوم حقیقی و حیات ابدی به معنای رسیدن به مراتب نامحدود کمال است و یکی از آن کمالات، تجرد کامل به اندازه ی استعداد امکانی است و بسیاری از افراد کامل گر چه به شمه ای از علوم و بخشی از معارف دست یافته اند ولی هنوز به قطره ای از چشمه های حکمت نرسیده اند، زیرا چشمه حکمت به معنای مبدأ جمیع فیوضات و کمالات است و

یکی از مراتب والای این عالم (حیات ابدی) مظهریت انوار الهی است که در حریم آن هلاکت و نابودی راه ندارد، چرا که کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ. و وجه خدا به معنای اسماء الهی است که با آن ها بر اشیاء تجلی می یابد و یا اشیائی است که مظهر اسماء الهی شده اند.

و یکی دیگر از مراتب والای این عالم: احاطه کلی به اندازه ی استعداد امکانی به عوالم الهی است چرا که حکمت همان علم حقیقی برای رهایی از آلودگی و تردیدها است و حصول چنین علمی بدون احاطه کل تحقق نمی پذیرد پس عالم حقیقی بر گذشته و آینده احاطه و اشراف و آگاهی دارد و می تواند در ماده کائنات تصرف نماید چرا که محیط بر محاط تسلط کامل دارد.

ص: 32

خلوص بر دو گونه است:

1. خلوص دین یعنی این که انسان تنها و تنها خدا را پرستد چنان که در قرآن می فرماید (لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) [\(1\)](#) یعنی: باید خدا را مخلصانه پرستش و عبادت کنند

2. خلوص خویشتن برای خدا یعنی این که انسان خود را خالص گرداند که در قرآن می فرماید: (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) [\(2\)](#) یعنی: مگر بندگان مخلص خداوند

البته خلوص دین جزو مقدمات درجات ایمان است و باید هر کسی آن را به دست آورد چرا که عبادت بدون خلوص بی فایده و بی ارزش است و در نتیجه یکی از مقدمات خلوص خویشتن هم می باشد

ص: 35

1- البينة / 5

2- الصفات / 40

در خلوص دین انسان خالص کننده ی دین و عبادت است، (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) ولی در خلوص خویشتن خلوص برای خود بنده ثابت شده است. (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) و حدیث مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ... اشاره به نوع دوم یعنی خلوص خویشتن دارد که به صیغه مفعول آمده است این نوع دوم خلوص بسی فراتر از اسلام و ایمان است و تنها کسانی به این مرتبه بار می یابند که مورد عنایت پرورگار و موحد حقیقی باشند و تا وقتی که سالک به این مرحله نرسد از آلودگی های شرک نرهیده است چنان که قرآن می فرماید: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (1) یعنی: اکثر کسانی که ایمان به خدا دارند مشرک هستند.

جایگاه مخلصان

به تصریح قرآن مجید کسی که به مرحله خلوص خویشتن رسیده، دارای سه منصب است.

1. از محاسبه در محشر که دیگران حاضر می شوند معاف است که می فرماید: (فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) (2) : مردم در محشر برای حساب و کتاب احضار می شوند مگر بندگان مخلص خداوند که از حضور در محشر معافند.

ص: 36

2. پاداش دیگران مطابق و به اندازه عمل آن هاست ولی پاداش مخلصان بسیار فراتر است که می فرماید: (تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ/ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) (1) یعنی: پاداش شما در مقابل عملکرد شما است، مگر بندگان مخلص خدا (که حساب دیگری دارند).

3. هیچ کس نمی تواند خدا را ستایش و توصیف به طور شایسته بنماید مگر مخلصان که می فرماید: (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ/ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) (2) یعنی: منزّه است خداوند از ستایش و توصیف مردمان مگر بندگان مخلص خداوند (که توصیفشان صحیح است). و این مقامی بزرگ و منصبی رفیع است که می تواند خدا را چنان که شایسته است توصیف نماید چون تا کسی چشمه های حکمت به اذن الهی از زمین قلب او نجوشیده و سخاوتمندانه بر زبانش جاری نشده باشد چگونه می تواند این جرعه را سرکشد؟! و تا کسی مراتب عالم ممکنات را پشت سر گذاشته و چشم به عالم وجوب و جبروت و لاهوت نگشوده باشد چگونه می تواند به این مرحله دست یابد؟ و تا کسی از مرزهای کشور امکان عبور نکرده باشد چگونه می تواند در بساط عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ پا بگذارد و یا لباس حیات ابدی بپوشد؟!

بنندگان مخلص خداوند دارای حیات ابدی و حضور در محضر الهی هستند که می فرماید: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (3) یعنی: مپندارید که کشتگان راه خدا مردگانند بلکه زندگانند و

ص: 37

1- صافات / 39 و 40

2- صافات / 159 و 160

3- آل عمران / 169

نزد خدایشان روزی می خوردند. رزق آن ها همان رزق معلومی است که می فرماید: (أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ) (1)

و اما قتل فی سبیل الله اشاره به همین مرتبه از خلوص است و لذا قتل و رزق هر دو یکی هستند و قتل و عند الرب بودن هم یکی هستند که به عبارت دیگر قرب نامیده می شود

فرق ولایت و نبوت

ولایت ریشه نبوت است و نبوت شاخه ولایت و لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: (أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ) یعنی: من و علی از یک درخت هستیم (2)

نبوت نسبت به ولایت مثل شعاع نسبت به نور و مانند صورت نسبت به عکس است چرا که به ولی می گویند: أَقْبِلْ یعنی: جلو بیا ولی به نبی می گویند: پس از جلو آمدن برگرد پس نبوت بدون ولایت حاصل نمی شود، ولی ولایت بدون نبوت حاصل می گردد.

جایگاه مخلصان

خداوند در رابطه با مخلصان فرموده است: (لَيْسَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِداءُ الْكِبْرِيَاءِ). یعنی: بین من و مخلصان، فاصله ای برای نگاه کردن آنان به من جز لباس کبرایی وجود ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ص: 38

فرمودند: (رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ حِجَابٌ إِلَّا الْاِحْجَابُ مِنْ يَاقُوتَةٍ بَيَضَاءٍ فِي رَوْضَةٍ خَضْرَاءٍ).

یعنی: خدایم را در حالی دیدم که بین من و او حجابی جز یاقوتی سفید در باغی سبز وجود نداشت

و این دو حجاب (که بین مخلصان و خدا و بین پیامبر صلی الله علیه و آله و خدا وجود دارد) یکی است و فقط در کمیت و کیفیت آن ها تفاوت وجود دارد.

و در این جمله بشارتی عظیم است که مخلصان در همسایگی پیامبر صلی الله علیه و آله به سر می برند که مقامی فراتر از مقام فرشتگان مقرب الهی است چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: هَلْ رَأَيْتَ الرَّبَّ؟ آیا خدا را دیده ای؟ عرض کرد: بَيْنِي وَبَيْنَهُ سَبْعُونَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ، لَوْ دَنَوْتُ وَاحِدًا لَا حَتَرْتُ. یعنی: بین من و خداوند هفتاد حجاب نوری است که اگر از یکی از آن ها عبور کنم می سوزم.

(1)

و بیش از این در مورد مخلصان نمی توان سخن گفت چرا که عبارات قاصر از بیان حال آن هاست و فهم مردم تحمل آن را ندارد خداوند می فرماید: (اُولَیَّائِی تَحْتَ قُبَّائِی لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی) یعنی: اولیاء من زیر قبه های من هستند که کسی عوالم و درجات آن ها را نمی شناسد. (2) و رسیدن به این مقام فقط با کشته شدن به دست می آید پس تا وقتی که انسان در راه خدا کشته نشود وارد عالم خلوص نمی شود و کشته شدن به معنای قطع علاقه

ص: 39

1- شبیه این روایت به صورت لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَا حَتَرْتُ در مرصاد العباد ص 65 و رساله عشق و عقل ص 64 و 84 آمده است.

2- مرصاد العباد ص 116 و احیاء العلوم ج 4 ص 256

روح از بدن و سپس روح از روح او است چنان که موت عبارت از انقطاع روح از بدن می باشد.

و قطع علاقه بر دو صورت است: یکی با تیغ آهنین و شمشیر و دیگری با شمشیر باطن و مقتول در هر دو یکی است با این تفاوت که قاتل در قتل نخستین لشکر کفر و شیطان و در قتل دوم لشکر رحمت و ایمان است و مقتول به شمشیر در هر دو یکی یعنی ارکان عالم طبیعت است با این تفاوت که در قتل با شمشیر قاتل را سرزنش کرده و به کیفر می رسانند ولی قاتل دوم مستوجب پاداش و عنایت **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** و چون قتل فی سبیل الله به وسیله شمشیر پولادین مثال و نمونه ای است از قتل با شمشیر باطن و این نیز مثال و نمونه ای است از شمشیر باطن باطن، ظاهراً مراد از قتل فی سبیل الله در قرآن، قتل به شمشیر ظاهری است و باطن آن قتل به سیف باطن و باطن باطن آن قتل به سیف باطن باطن که مرحله ای دیگر است چرا که قرآن باطنی دارد و باطن آن باطنی تا 70 بطن دارد.

از این رو خاستگاه هر دو قتل در قرآن؛ جهاد و مجاهده نامیده شده است که فرمود: **(انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)** (1) و نیز می فرماید: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** (2) و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ص: 40

1- توبه / 41

2- عنکبوت / 69

می فرماید: (رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ) (1) یعنی: از جهاد کوچک به جهاد بزرگ برگشتیم.

و مراد از اصغر مثال و نمونه ی اکبر است و هر حکمی که در جهاد ذکر شده برای هر دو ثابت است و اختصاص به یکی از آن دو ندارد

و همان طور که قتل ظاهری پس از جهاد به دست می آید و جهاد نیز پس از هجرت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و هجرت برخاسته از ایمان و ایمان ناشی از اسلام است و این ترتیب حتما باید باشد تا قتل صورت بگیرد قتل باطنی نیز برخاسته از جهاد اکبر است و آن نیز برخاسته از هجرت باطنی الی الرسول و مع الرسول و آن نیز ناشی از ایمان و ایمان برخاسته از اسلام است و لذا نیل به درجات والا و وصول به مراتب رفیع بدون طی این مراحل بزرگ ممکن و قابل تصور نیست چنان که قرآن می فرماید:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ/ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ) یعنی: مؤمنان و مهاجران و مجاهدان فی سبیل الله که با مال و جان جهاد می کنند درجات والایی نزد خداوند دارند و رستگارانند خداوند آن ها را به رحمت و رضوان و بهشت هایی بشارت می دهد که برای آن ها نعمت همیشگی است. آنان در آن بهشت ها جاودانه اند و نزد خداوند پاداش بزرگ است. (2)

ص: 41

جهاد اصغر دارای مراحل و مراتبی است که عبارتند از:

1. اسلام یعنی گفتن شهادتین به زبان که این مرحله موجب تمایز بین مسلمان و کافر است.

2. ایمان یعنی اعتقاد به مضمون و محتوای شهادتین که این مرحله موجب تمایز بین مؤمن و منافق است زیرا میان ظاهر و باطن (سر و علانیه) انسان تفاوت است پس اگر خانه‌ی دل کسی به نور محتوای شهادتین روشن نشده باشد منافق است و برای شناخت منافق باید به آثار و علامات بی اعتقادی او نگاه کرد و گر نه در لفظ بین منافق و مؤمن فرقی نیست و هر دو شهادتین می‌گویند پس مقتضای شهادتین، علم به وحدانیت پروردگار و تصدیق همه آموزه‌ها و تعالیم و دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و اگر کسی بپذیرد اثر ظاهری آن ترک عبادت غیر خدا و پیروی از تمامی دستورات پیامبر است و اگر کسی غیر خدا را بندگی کرد، منافق است.

البتّه این غیر گاهی هوا و هوس خود اوست که می‌فرماید: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (1) یعنی: آیا ندیدی کسی را که هوایش را خدای خود قرار داد. و گاهی شیطان است که می‌فرماید: (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) (2) یعنی: ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکردم که

ص: 42

1- جائیه / 23

2- یس / 60

شیطان را نپرستید. (1) و گاهی دیگران هستند که به طمع ثروت و قدرت آن ها صورت می گیرد و گاهی درهم و دینار است و هر کس که از این ها متابعت در جهت غیر رضای خدا بکند آن ها را معبود خود قرار داده است و نیز اگر کسی از روی علم و عمد (نه نسیان و خطا) دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا نکند منافق است چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید : (فَاعْتَبِرُوا إِنْكَارَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمْ الْخَبِيثَةِ). یعنی انکار کافران و منافقان را از روی اعمال زشت و پلیدشان شناسایی کنید

البته چنین کسی اگر هجرت و جهاد هم بکند هجرت او هجرت مع الرسول و جهاد او جهاد فی سبیل الله نخواهد بود چنان که می فرماید: (مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى الْمَرْأَةِ يُصِيبُهَا أَوْ غَنِيمَةٍ يَأْخُذُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَيْهَا)

یعنی کسی که به سوی خدا و رسول هجرت کند هجرتش به سوی آن دو است ولی اگر کسی به قصد رسیدن به زنی یا غنیمتی هجرت کند هجرتش به سوی آن دو خواهد بود. (2)

پس جهاد اصغر نمونه ی جهاد اکبر است و همین تمایز در جهاد اکبر نیز هست و منافقان نیز در این مرحله حضور دارند و چون هر دو جهاد در دو مرحله ی نخست یعنی اسلام و ایمان شریک هستند و تنها در برخی مراتب و درجات با یک دیگر متفاوتند حد فاصل میان مؤمن و منافق در

ص: 43

1- البته کسی شیطان را خالق خود نمی داند و منظور از بندگی شیطان اطاعت از اوست.

2- منته المرید، 27 بحار ج 15 ص 87

میدان جهاد اکبر نیز ایمان است و شناختن آن به شناخت آثار و علامات آن می باشد.

و چون ایمان در مراحل جهاد اکبر واقع شده و جهاد اکبر از جهاد اصغر شدیدتر است ایمان در جهاد اکبر هم باید از ایمان در جهاد اصغر شدیدتر باشد و عمل به مقتضای شهادتین در هجرت اکبر باید بیش تر و جدی تر از عمل به مقتضای شهادتین در جهاد اصغر باشد و با اندک تخلفی از عمل به مقتضای یکی از دو شهادتین انسان وارد جرگه ی منافقین می گردد از این رو سالکان راه خدا کسی را که به اندازه ی یک سر سوزن از احکام شریعت تخطی نماید سالک که هیچ بلکه کاذب و منافق می دانند و لذا شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که به نقل از پیامبر فرمود: مَا زَادَ خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ. یعنی: هرگاه خشوع بدنی (مثل گردن کج کردن) بر خشوع قلبی بچربد از دیدگاه ما نفاق محسوب می شود. (1)

و همان طور که منافق در جهاد اصغر کسی است که از روی ترس یا طمع غنیمت و پیروزی با پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند و منظور اوله و فی الله و قلع و قمع دشمنان دین خدا نباشد ظاهراً در میدان نبرد است ولی باطناً در صدد تحصیل خواسته های نفسانی یا پرهیز از مجازات می باشد منافق در جهاد اکبر نیز کسی است که منظور او از مجاهده چیره ساختن قوه

ص: 44

عاقله بر قوای طبیعی و شکستن قدرت آن ها و خالص کردن خود برای خدا و در راه خدا نیست.

و همان طور که منافقان در صف جهاد اصغر، ظاهراً شهادتین گفته و هجرت ظاهری مع الرسول صلی الله علیه و آله و جنگ با کفار می کنند و نفاق آن ها به واسطه ی آثار و علائم و کارهای ناپسند و منافی ایمان روشن می گردد و با اظهار سخنان کفر آمیز وارد در جرگه کفار می شوند، منافقین در صف جهاد اکبر نیز ظاهراً در سلک اهل سیر و سلوکند و سر پایین افکنده، اندوهگینانه می کشند و لباس خشن می پوشند و عبا ی پشمی در بر و چله نشینی ها و ترک حیوانی می کنند و ریاضت ها می کشند و اوراد و اذکار آشکار و مخفی دارند و سخنان اهل سیر و سلوک را به زبان می آورند و حرف های فریبنده می گویند و می بافند و إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ (1) ولی آثار اعمال آن ها نه موافق مخلصان است و نه موافق مؤمنان و علامت آن این است که از احکام ایمان بیش تر از آن چه که در جهاد اصغر پیروی می کنند نیست، (در حالی که باید بیش تر باشد)

پس اگر دیدی که کسی ادعای سیر و سلوک می کند و تقوا و متابعت از جمیع احکام ایمان را نداشته و به اندازه سرمویی از راه شریعت و مذهب حق انحراف دارد منافق است مگر آن که از روی خطا و نسیان و عذر از او سرزند و در نتیجه همان طور که جهاد دوم نسبت به جهاد اول، اکبر است این منافق نیز نسبت به اول منافق اکبر است و این که در قرآن در

ص: 45

وصف منافقان جهاد اصغر می فرماید: (هُم لِّلْكَفْرِ يَوْمٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِّلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ) (1) و نیز می فرماید: (فَاَحْذَرُوهُمْ فَاتَلَّهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفِكُونَ) (2) و نیز می فرماید: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) (3) کیفری است شدیدتر و سخت تر که برای منافقین جهاد اکبر ثابت است.

این منافقان گاهی نام مجاهد (4) بر خود می گذارند ولی احکام شریعت را به نظر تحقیر می نگرند و تابعان شریعت را افراد عوام دانسته و علمای شریعت را از خود پایین تر شمرده و از پیش خود کارهایی را اختراع کرده و آن را به خدا می بندند و گمان می کنند که راه رسیدن به خدا غیر از راه شریعت است و درباره ی آنان خداوند می فرماید: (يُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا) (5) و نیز می فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ

ص: 46

1- آل عمران / 167

2- منافقون / 4

3- نساء / 145

4- این از کرامات مؤلف این کتاب است که نزدیک 300 سال قبل منافقین را توصیف کرده که خود را مجاهد می نامند و 30 سال پیش این پیشگویی تحقق یافت. (غیاثی کرمانی)

5- نساء / 150

صُدُّودًا) (1) و نیز می فرماید: (ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) (2)

اینان نماز و روزه به جای می آورند نه از سر شوق و رغبت عبادت می کنند ولی نه با خلوص نیت ذکر خدا دارند ولی نه به طور مداوم و مستمر، چنان که خداوند می فرماید: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا) (3)

پس مواظب باش که مبدا به عبادت و ذکر قاصر خود مغرور و فریفته گردی

ص: 47

1- نساء / 61

2- تغابن / 6

3- نساء / 142

سخن پیرامون منازل چهارگانه عالم خلوص است و منظور پیمودن منازل استعداد و قوه می باشد و این جز با فعلیت تام تحقق نمی یابد، مانند هیزمی که در آن استعداد آتش شدن وجود دارد و چون در کنار آتش قرار بگیرد حرارت در آن اثر گذارد و مرتب آن استعداد افزایش می یابد تا به تدریج به فعلیت رسیده و ناگاه هیزم مشتعل می شود البته این اشتعال آغاز ظهور فعلیت است نه کمال آن چرا که هنوز در بطن و درون آن چوب بودن نهفته است و با اندک بادی و یا فاصله گرفتن از آتش و یا پاشیدن آب این فعلیت که ظاهر شده بود منتفی گشته و آتش شدن عارضی از بین رفته و دوباره به حالت اول برگردد ولی اگر بودن در آتش آن قدر ادامه یابد که همه آثار چوب بودن زایل گشته و تمام استعداد آتش شدن به ظهور و فعلیت مبدل گردد و تمام وجود هیزم اعم از ظاهر و باطن آتش بگیرد دیگر نمی تواند به حالت اولی هیزم بودن برگردد و محال است که هیچ بادی بتواند آتش بودن آن را از بین ببرد تا جایی که فانی و خاکستر می گردد

مجاهد نیز وقتی که وارد در عالم مخلصان می شود کافی نیست بلکه باید استعداد او به فعلیت رسد چرا که هنوز بقایای عالم ماده در او وجود دارد و هنوز با پاکان عالم بالا نامتجانس است و نمی تواند به فیوضات و مراتب والای آنان دست یابد و با اندک لغزش یا کم ترین تساهلی در جهاد و سلوک یا اندک مانعی و در اندک زمانی دوباره به عالم پایین سقوط می کند چنان که قرآن از زبان برخی افراد می فرماید: (وَنُزِدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ) (1) یعنی: دوباره به گذشتگان و گذشته هایمان پس از هدایت الهی بر می گردیم

و اکثر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بودند چرا که تا با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه و هم جوار بودند نور ایمان در آن ها ظاهر می گشت ولی به دلیل آن که هنوز تمامی آثار کفر و جاهلیت از وجود آن ها رخت بر نیسته و کفر آن ها به صورت پنهانی و نهفته وجود داشت به مجرد دور شدن از حضرت آثار ذاتی آن ها برگشته و بر نور ایمان غلبه کرده و با تندباد های حب جاه و مال و حسادت و کینه، آن نور خاموش می گشت چنان که قرآن می فرماید: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) (2) یعنی: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود بار دیگر به گذشته هایتان بر می گردید؟

ص: 52

1- انعام / 71

2- آل عمران / 144

از این رو ترک ظاهر گناه برای توبه و نجات فایده ای ندارد بلکه باید ظاهر و باطن گناه را ترک کرد که می فرماید: (وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ) (1) یعنی: ظاهر و درون گناه را رها کنید

عوامل در صعود و نزول مانند روز و شب و ساعات هستند تا یکی به طور کامل پایان نیابد نوبت به ظهور دیگری نمی رسد و تا ذره ای از عالم قبلی (مثل شب) باقی مانده قدم گذاردن در عالم بعدی (مثل روز) ممکن نیست

تاکنون روشن شد که تنها ورود به عالم خلوص؛ در حصول خلوص کافی نیست بلکه باید جمیع مراتب آن فعلیت تام و ظهور پیدا کند تا صاحب آن از شوائب و آلودگی های عالم ماده فارغ گشته و نور خلوص به زوایای قلب و دلش بتابد و آثار خودیت از او به طور کامل برطرف گردد و بتواند با این صعود قدم در بساط قرب اُیْتُ عِنْدَ رَبِّي بگذارد که سر منزل چشمه های حکمت است و این جز به حصول ملکه خلوص و ظهور فعلیت تام آن ممکن نیست و چون کم ترین عامل فعلیت تام و ظواهر ملکه برای یک نشئه حضور در آن نشئه به مدت چهل روز است، تا سالک چهل روز در عالم خلوص سیر نکند و منازل چهارگانه آن را که (مراتب فعلیت تام آن است) تمام نکند نمی تواند پا فراتر بگذارد

ص: 53

عوامل قبل از عالم خلوص که در قرآن به آن اجمالاً اشاره شده و فرموده (الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا ...) عبارتند از:

اول: اسلام چنان که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (الْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ). یعنی اسلام قبل از ایمان است و با این اسلام کافر از مسلمان متمایز گشته ولی مشترک بین مسلمان و منافق است.

دوم: ایمان: که به وسیله ی آن مومن از منافق متمایز می گردد ولی مشترک میان همه اهل ایمان است و شریعت و طریقت را به هم پیوند می دهد.

سوم: هجرت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله که به وسیله ی آن سالک از عابد و مجاهد از قاعد و طریقت از شریعت متمایز می گردد

چهارم: جهاد فی سبیل الله.

پس هر مجاهدی مهاجر و مؤمن و مسلمان است و هر مهاجری مؤمن و مسلمان است و هر مومنی مسلمان است ولی بر عکس آن صحیح نیست یعنی این طور نیست که هر مسلمانی مؤمن هم باشد و یا

هر مؤمن مسلمانی مهاجر هم باشد و یا هر مؤمن مسلمان مهاجری مجاهد هم باشد از این رو در روایات فراوان آمده است که: (الْإِسْلَامُ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ وَالْإِيمَانُ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ).

یعنی: اسلام با ایمان شریک نیست ولی ایمان با اسلام شریک است. (1)

ص: 54

ایمان برخاسته از اسلام است مثل کعبه که از حرم است که انسان گاهی در حرم هست ولی در کعبه نیست ولی نمی تواند در کعبه باشد و در حرم نباشد. (1)

از این رو در قرآن می فرماید: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (2) یعنی اکثر مؤمنان مشرک هستند.

و اما منظور از هجرت و جهاد فی سبیل الله هجرت و جهاد باطنی است که هجرت کبری و جهاد اکبر نامیده می شود و اما هجرت صغری و جهاد اصغر مندرج در مرحله ی ایمان و جایگزین آن می باشند که در هنگام عدم تمکن از هجرت صغری (هجرت فیزیکی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله) و جهاد اصغر (یعنی رفتن به جبهه جنگ) باید از گنهکاران و دنیا پرستان دوری گزید و امر به معروف و نهی از منکر کرد

و همان طور که هجرت سیر و سلوک هجرت کبری و جهاد این مسافر و سالک جهاد اکبر است شرایط این سفر یعنی اسلام و ایمان مجاهد نیز باید اسلام اکبر و ایمان اکبر باشد و تا انسان وارد این مرحله نشود مجاهد فی سبیل الله به معنای واقعی و راستین نخواهد بود چنان که قرآن مجید می فرماید: وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ (3) یعنی: در راه خدا آن چنان که شایسته است جهاد کنید.

ص: 55

1- به اصطلاح منطقی عموم و خصوص مطلق است مثل انسان و حیوان که هر انسانی حیوان هست ولی هر حیوانی انسان نیست. (غیائی کرمانی)

2- یوسف / 106

3- حج / 78

و سالک باید پس از ورود به اسلام اکبر و ایمان اکبر دامن همت به کمر زده و با پیامبر باطنی (عقل) به کمک پیامبر ظاهری (رسول الله و جانشینانش) مهاجرت کرده و قدم در میدان مجاهده گذارد و این دو عالم را نیز طی کند تا به سعادت قتل فی سبیل الله برسد.

ای دوست تا کنون گر چه خطرهای بسیار و گردنه ها بی شمار و دزدان و رهنزان فراوان بودند و با پیمودن این راه ها می توان از چنگ آن ها خلاص شد ولی پس از عبور از این عوالم و قتل فی سبیل الله تازه خطر بزرگ و مصیبت سهمگین آغاز می شود، چرا که وادی کفر اعظم و نفاق اعظم شروع و شیطان اعظم که رئیس ابلیس ها است در کمین و با احزاب خود آماده است.

پس گمان مبر که چون از این عالم جستی از خطر رستی و گوهر مقصود جستی . هرگز. هرگز که این یک فریب و پندار باطل است چرا که پس از این عوالم عوالم دیگری است که تا طی نشوند به سر منزل مقصود نتوان رسید و آن ها عبارتند از:

1. اسلام اعظم (در مقابل کفر اعظم)

2. ایمان اعظم (در مقابل نفاق اعظم)

3. هجرت عظمی (در مقابل هجرت صغری)

4. جهاد اعظم (در مقابل جهاد اصغر)

و پس از طی این عوالم به عالم خلوص می رسیم رزقنا الله و ایاکم خداوند روزی ما و شما بفرماید

از آن چه که تا کنون بیان کردیم روشن شد که مسافر سیر و سلوک باید 12 عالم را به تعداد برج های فلکی ماه های سال و ساعات شبانه روز و نقیبان بنی اسرائیل و جانشینان حضرت محمد صلی الله علیه و آله طی کند و اهل بصیرت می فهمند که عدد چه جایگاهی دارد

اینک به شرح عوالم دوازده گانه می پردازیم

1. اسلام اصغر: یعنی اظهار شهادتین (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) (1) و تصدیق ارکان پنج گانه (نماز و روزه و زکات و حج و ولایت) و عمل با اعضا و جوارح چنان که در قرآن آمده است: (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا) (2) یعنی: اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم بگو که ایمان نیاوردید بلکه بگویید: اسلام آوردیم

و همین است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدِّمَّ وَيُؤَدِّي بِهِ الْأَمَانَةَ وَيُسْتَحَلُّ بِهِ الْفَرْجُ وَالْثَوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ (

یعنی: با اسلام خون ها حفظ گشته و امانت مسترد و ازدواج مجاز می گردد ولی آن که ثواب و پاداش الهی دارد ایمان است. (3)

ص: 57

1- هر جا سخن از شهادتین است شهادت به ولایت حضرت علی علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت نیز نهفته است چرا که اقرار به رسالت مستلزم اقرار به ولایت است و گرنه بی ارزش می باشد (غیاثی کرمانی)

2- حجرات / 14

3- اصول کافی ج 2 ص 24

و نیز آن حضرت فرمود: (إِلْسَلامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا (رَسُولُ اللَّهِ) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَحُجُّ الْبَيْتِ وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ).

یعنی: اسلام همین امر ظاهری است که عامه آن را پذیرفته اند و آن شهادتین و خواندن نماز و پرداخت زکات و حج کردن و روزه گرفتن است. (1)

2. ایمان اصغر: یعنی تصدیق قلبی و باطنی به شهادتین و نماز و زکات و حج و روزه و لازمه آن پذیرش و اعتقاد به تمامی دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اخلاق انسانی و اعمال و مصالح و مفسدات آن ها و نصب جانشین و ارسال نقیب از سوی آن حضرت است چرا که اعتراف به رسالت آن حضرت مستلزم پذیرش و اعتراف به حقانیت همه عملکردها و دستورات (معصومانه ی) آن حضرت می باشد و لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

اسلام به معنای شهادت به وحدانیت خداوند و تصدیق رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که به واسطه ی آن خون ها حفظ و ازدواج ها مباح و ارث ها تقسیم می گردد و عامه مردم این مرحله از اسلام را پذیرفته اند و این احکام بر آن ها جاری است و خونها محفوظ و ازدواجشان مجاز و اموالشان محترم است ولی ایمان هدایت و باطن اسلام است که در قلب تثبیت می شود (2)

ص: 58

1- همان

2- همان ص 25

3. اسلام اکبر که پس از ایمان اصغر است و خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ) (1) یعنی: ای مؤمنان همگی در اسلام وارد شوید

این اسلام که خداوند مؤمنان را به ورود به آن دستور داده عبارت از پیروی بی چون و چرا و تسلیم مطلق و ترک اعتراض به کار خدا و پذیرش همه ی لوازم اسلام اصغر و ایمان اصغر است و لذا حضرت علی علیه السلام در شرح این اسلام می فرماید: (اِنَّ الدِّينَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِيْنُ). یعنی: دین به معنای تسلیم و تسلیم به معنای یقین است. (2)

و همان طور که اسلام اصغر به معنای تصدیق زبانی پیامبر صلی الله علیه و آله است اسلام اکبر نیز به معنای تسلیم مطلق در برابر فرستنده ی این پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی خداوند است و همان طور که اسلام اصغر در مقابل کفر اصغر، یعنی نپذیرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و مقدم داشتن عقل خود بر آن حضرت است (3) اسلام اکبر نیز در مقابل کفر اکبر قرار دارد، چرا که اگر کسی این مرحله ی از اسلام را نپذیرد کافر است گر چه اعتقاد به رسول صلی الله علیه و آله و رسالت حضرت داشته باشد چرا که نسبت به خدا و احکام الهی اعتراض داشته و آن ها را نپذیرفته و رأی خود را بر خدا مقدم داشته است و لذا

ص: 59

1- بقره / 208

2- همان ص 45

3- البته با پذیرش خداوند منافاتی ندارد چرا که یهودیان و مسیحیان خدا را پذیرفته اند، ولی کافرند.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید اگر کسانی خدای یگانه را بپرستند و نماز خوانده و زکات پرداخته و حج به جای آورده و روزه بگیرند ولی بر خلاف سخن خدا و عمل رسول سخن و عملی داشته و یا در دل خود عقیده ای مخالف با آن ها وجود داشته باشد مشرک هستند پس بر شما باد به تسلیم در مقابل خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله (1)

پس وقتی که انسان اعتراض به این دستورات نکرد و عقل و رأی خود را مطیع شرع نمود مسلمان است و به اسلام اکبر و عبودیت در آمده که پایین ترین مرحله بندگی و عبودیت است و این که خداوند می فرماید: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (2) یعنی: دین فقط دین اسلام است. و نیز می فرماید: (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ) (3) یعنی: آیا کسی که خدا شرح صدر برای اسلام به او داده و بر اساس نوری از سوی خدایش حرکت می کند...؟

همین مرحله ی اسلام اکبر است و این که می فرماید: (فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا) (4) یعنی: هر کس که مسلمان شود به رشد دست یافته است، در همین مرتبه ظاهر می شود چرا که بی تردید، منافقان اسلام اصغر را که اقرار به شهادتین و اعمال ظاهری است دارا بودند و این مرحله از اسلام تا اسلام اکبر فاصله دارد و این که پیامبر فرمود: فَمَنْ أَسْلَمَ فَهُوَ مِنِّي. منظور

ص: 60

1- همان ص 390

2- آل عمران / 19

3- زمر / 22

4- جن / 14

همین مرتبه والا است و گرنه منافقان با این که اسلام اصغر را پذیرفته اند در پایین ترین درکات جهنم قرار دارند نه در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

4. ایمان اکبر، که در آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) (1) مطرح شده است چرا که به مؤمنان دستور داده که ایمان بیاورند و همان طور که ایمان اصغر روح و معنای اسلام اصغر است و اسلام اصغر قالب و لفظ آن می باشد و برای تحقق آن باید از اسلام اصغر که زبانی و عملی است عبور کرد و به قلب رسید ایمان اکبر نیز روح و معنای اسلام اکبر است و باید از اسلام اکبر که مرحله ی تسلیم و انقیاد و اطاعت است عبور کرد و به مرحله شوق و رضا و رغبت رسید و از مرحله عقل عبور کرد و به مرحله ی روح رسید و آیه (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ) (2) اشاره به همین آیه دارد و همان طور که ایمان اصغر در مقابل نفاق اصغر یعنی تسلیم ظاهری و کسالت قلبی است در مقابل ایمان اکبر هم نفاق اکبر یعنی تسلیم و انقیاد قلبی برخاسته از عقل و خوف خالی از شوق و رغبت و لذت قرار دارد که روح و نفس آن را به آسانی نمی پذیرد و لذا درباره ی این فرقه یعنی منافقان اکبر فرمود: (إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى) (3) یعنی: وقتی که به نماز می ایستند با کسالت و بی رغبتی است.

ص: 61

1- نساء / 136

2- زمر / 22

3- نساء / 142

اما وقتی که تسلیم و انقیاد به روح سرایت کرد و به افعال و اوامر الهی معرفت به طور کامل پیدا شد این نفاق بر می خیزد و لازمه ی آن این است که ایمان به همه اعضا و جوارح سرایت کرده باشد چرا که روح منشاء ایمان و سلطان بدن و فرمانفرمای همه ی اعضا و جوارح است و همه را به وظایف خود وادار و کارشان را آسان و سهل می کند و همه اعضا مطیع و منقاد او می گردند و ذره ای در انجام وظایف بندگی کوتاهی نمی کنند چنان که خداوند درباره ی آنان می فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ/ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ/ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ/ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ/ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) (1) یعنی: مؤمنان رستگار شدند، آنان که در نماز خود خاشع و از لغو گریزان هستند و زکات را پرداخت نموده و دامن عفت خود را حفظ می کنند چرا که پرهیز از لغو جز با به کارگیری هر یک از اعضا و جوارح در هر کاری که برای آن آفریده شده است صورت و اعضا نمی پذیرد

و حضرت صادق علیه السلام چنین می فرماید: (أَلَا يَمَانُ فَرَضٌ مَقْسُومٌ عَلَى الْجَوَارِحِ كُلِّهَا فَمِنْهَا قَلْبُهُ وَهُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ وَعَيْنَاهُ وَأَذُنَاهُ وَ لِسَانُهُ...) یعنی: ایمان عبارت از انجام وظیفه هر یک از اعضا و جوارح است مانند قلب که (سلطان بدن است) و چشمان و گوش ها و زبان و سر و دو دست و پاها و غریزه

ص: 62

جنسی است. (1) و نیز فرمود: ما کسی را مؤمن نمی‌شماریم مگر آن که از اوامر ما پیروی کند و یکی از نشانه‌های پیروی از اوامر ما، تقواست. (2)

و در قرآن مجید آمده است: (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ) (3) یعنی: آیا وقت آن نرسیده که قلب مؤمنان در مقابل ذکر خدا خاشع گردد که اشاره به هجرت از ایمان اصغر به ایمان اکبر است.

تذکر یک نکته مهم: نباید تصور کرد که تفاوت مراتب اسلام و ایمان با روایاتی که می‌گویند: ایمان قابل ازدیاد و کاهش نیست، منافات دارد چرا که افراد مؤمن در شدت و ضعف با هم دیگر متفاوت هستند نه در اصل ایمان. بله، زیادی و نقصان در آثار از لوازم شدت و ضعف می‌باشد، پس روایاتی که زیادی و نقصان ایمان را نفی می‌کنند، ناظر به اصل ایمان هستند و روایاتی که آن را اثبات می‌کنند ناظر به شدت و ضعف یا زیادی و نقصان در آثار و لوازم آن می‌باشند چنان که می‌فرماید: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا) (4) یعنی: مؤمنان کسانی هستند که هنگام ذکر خدا شود قلب هایشان می‌لرزد و وقت تلاوت آیات الهی بر ایمان شان افزوده می‌گردد، به این است که هر آیه‌ای را که می‌شنوند کمر اطاعت بر میان می‌بندند و اثری از ایمان زاید بر آن چه که قبلاً بود برای آن‌ها پدید می‌آید و آثار ایمان ایشان

ص: 63

1- اصول کافی ج 2 ص 33

2- همان ص 78

3- حدید / 16

4- انفال / 2

تشدید می گردد و همین مضمون در روایاتی چند آمده است به عنوان نمونه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: ایمان 7 سهم دارد که برخی از مردم یک سهم دارند و برخی دو سهم و صاحب یک سهم تحمل صاحب دو سهم را ندارد. (1)

پس نباید آثار و اعمال دو سهمی ها را بر صاحب یک سهمی تحمیل کرد چرا که تحمل آن را ندارد و تا معرفت شدید نشود، عمل به جوارح آسان نمی گردد.

حضرت صادق علیه السلام به عبد العزیز قراطیسی فرمود: ای عبدالعزیز ایمان ده درجه دارد و مانند یک نردبان ده پله ای است که یکی پس از دیگری پیموده می شود و وقتی که کسی را در درجه پایین تر از خود دیدی او را با مدارا و مهربانی با خود بالا ببر و مبادا بر او چیزی که طاقت ندارد تحمیل کنی که او را خواهی شکست. (2)

و درجات ایمان هم در معرفت قابل تصور است و هم در عمل به مقتضای ایمان و روشن است که اعمال واجب بر هر کسی لازم است و لذا تفاوت درجات که در روایات آمده با پیروی و یا عدم پیروی از همه اوامر و آداب و افعال و اخلاق به دست می آید

ص: 64

1- الکافی ج 2 ص 42

2- همان ص 45

5. هجرت کبری: همان طور که هجرت صغری به صورت جسمی از دارالفکر به دارالاسلام صورت می گیرد، هجرت کبری نیز به چند صورت است:

اول: با فاصله گرفتن از تبهکاران و ستمگران و طاغوتیان و خیانت پیشگان دنیا پرست صورت می پذیرد چنان که در حدیث است که: (وَ إِنْ لَقِيَ جَاهِلًا فَهَجْرَةٌ). یعنی: اگر تبهکاری را دید از او فاصله می گیرد. (1)

دوم: با پرهیز از محبت قلبی و میل به آنان چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید: (وَ الْجِهَادُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ)، جهاد چهار شعبه است، یکی از آن شعبه ها را شَتَانِ الْفَاسِقِينَ یعنی: نفرت از فاسقان معرفی می فرماید. (2)

سوم: با پرهیز بدنی و قلبی از عادات و رسوم چرا که عادات و رسوم از ارکان بلاد کفر می باشند چنان که حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: أَرْكَانُ الْكُفْرِ أَرْبَعَةٌ: الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ وَالسَّخَطُ وَالْغَضَبُ یعنی: پایه های کفر چهار چیزند:

1- رغبت یعنی میل نفسانی.

2- رهبت یعنی ترس بی جا.

3- خشم.

4- غضب (3)

ص: 65

1- بحار ج 15 ص 177

2- اصول کافی ج 2 ص 50

3- همان ص 289

و منظور از رهبت ترس از مردم است که مبدا او را در عدم همراهی و همرنگی و هماهنگی با خود سرزنش کنند.

بعد از این هجرت باید به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوست و در همه ی امور از آن حضرت اطاعت نمود و در خدمت حضرت به جدال و مبارزه با شیطان پرداخت.

6- جهاد اکبر: یعنی مبارزه با جنود شیطان به کمک حزب رحمان (از جنود عقل) چنان که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: خداوند برای عقل 75 لشکر قرار داد پس وقتی که جهل دید که چگونه خداوند عقل را اکرام نموده است کینه عقل را به دل گرفت و عرض کرد: ای خدا این نیز مانند من مخلوق تو است ولی دارای کرامت و قدرت است، در حالی که من ضد او هستم و هیچ قدرتی ندارم به من نیز مانند لشکریان عقل، لشکریانی عطا کن خداوند پذیرفت و 75 لشکر نیز به او عطا فرمود پس هیچ کس کن نیست که در وجود او تعدادی از این لشکریان جهل نباشد و باید باشد تا انسان بتواند به کمال برسد و خود را از میان لشکریان جهل برهاند و به درجه عالی انبیاء و اوصیاء برسد. (1) یکی از آن ها فتح و ظفر بر جنود شیطان است که با خروج از عالم جهل و طبیعت صورت می گیرد چنان که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (شِيعَتُنَا هُمُ أَهْلُ الْهُدَى وَأَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْخَيْرِ وَ

ص: 66

أَهْلُ الْإِيمَانِ وَأَهْلُ الْفَتْحِ وَالظَّفَرِ) یعنی: شیعیان ما اهل هدایت و تقوا و خیر و ایمان و فتح و ظفر هستند. (1)

7- اسلام اعظم: انسان قبل از دخول در عالم فتح و ظفر و غلبه بر حزب شیطان و طبیعت گرفتار و اسیر جنود وهم و غضب و شهوت و مغلوب هواها و خواسته های متضاد در لجن زار طبیعت است و آمال و آرزوها او را احاطه کرده و اندوه ها و غصه ها از هر سو بر او مستولی هستند و عادات و رسوم متضاد با وی به نزاع پرداخته و در جای جای دلش تشویش جای گرفته و در هر جای قلبش آتشی روشن گردیده است. کشاکش اهل و عیال؛ از یک سو و خوف تلف مال و منال از سوی دیگر و نیز جاه و مقام و منصب و حسد و غضب و تکبر و آرزوها دامن او را می گیرند و مار و عقرب های عالم جسمانیت و مادیت او را خوار و زبون ساخته و سیلی روزگار خورده و خار در هر جا به پایش خلیده است

وقتی که به کمک پروردگار بتواند بر همه این ها غلبه پیدا کند و عالم طبیعت و مادیت را بدرود گوید و قدم از دریای پندار و آرزو بیرون بگذارد خود را گوهری یگانه و بی همتا می بیند که بر عالم طبیعت احاطه پیدا کرده، از مرگ و فنا در امان گشته و در خود صفا و بها و نور و ضیایی می بیند که فراتر از ادراک عالم طبیعت است چون در این زمان به مقتضای مُتْ عَنِ الطَّبِيعَةِ (2) مرده و زندگی تازه ای یافته است و چون از قیامت صغری یعنی مرگ نفس اماره عبور کرد از معلومات ظاهری ملکی

ص: 67

1- همان ج 2 ص 233

2- از طبیعت بمیر

به مشاهده ی معنوی ملکوتی بار یافته و بسیاری از امور پنهانی برای او آشکار و حالات عجیب و غریب برای او پدیدار می گردد و به قیامت وسطی می رسد در این حال اگر عنایات الهی او را دستگیری نکند به واسطه ی این حالات که در خود مشاهده می کند دچار غرور می گردد و به انانیت می افتد و راهزن او که در مراحل قبلی دشمنان خارجی و دستیاران شیطان بودند اینک از درون خودش برمی خیزند و رئیس شیطان ها در ذات و درون خودش می باشد چنان که در روایت آمده است: (أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ) . یعنی: دشمن ترین و سر سخت ترین دشمنان تو نفس خودت است که در مجاورت تو است.

همین اعجاب و خود شیفتگی است که او را به عالم طبیعت بر می گرداند چنان که در روایت آمده است که خداوند پس از خلق روح مجرد با او مکالمه کرد و فرمود: من کیستم؟ روح به واسطه عظمت و قداستی که در خود یافت پا از مرتبه خود فراتر نهاد و گفت: من کیستم؟ خداوند او را از عالم نور و ابتهاج خارج ساخت و به کشور فقر و احتیاج فرستاد تا خود را بشناسد. (1)

پس اگر دوباره از عالم طبیعت خارج شده و به حالت ملکوتی برسد، ممکن است دوباره به غرور و انانیت دچار گرد و لذا برخی از علما حدیث (مَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا - رِذَاءَ الْكِبْرِيَاءِ) را به همین معنی حمل کرده اند چون انسان ها به جایی می رسند که اگر ردای کبریای الهی را بر

ص: 68

تن نمی کردند و دچار عجب نمی شدند می توانستند انوار عالم لاهوت را مشاهده کنند و اگر در آن حال عنایت و لطف الهی دست آن ها را نمی گرفت به کفر اعظم دچار می شدند چرا که کفر مراحل قبلی یا کفر به پیامبر صلی الله علیه و آله بود یا شرک به خاطر امور خارجی هم چون شیطان بود ولی کفر این مرحله هم متابعت شیطان است و هم نفس و هوا چنان که فرمود: (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) (1) یعنی: ای بنی آدم مگر من با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید؟ و نیز فرمود: (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (2) یعنی آیا ندیدی کسی را که خدایش را هوای نفس خود قرار داده است؟ و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (الْهَوَى أَنْقَضُ (أَبْغَضُ) إِلَهٍ عُبِدَ دُونَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ). یعنی هوا و هوس ناقص ترین (یا مبعوض ترین) خدایی است که در روی زمین به جای خداوند پرستیده می شود. (3) و نیز فرمود: (النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ الْأَكْبَرُ). یعنی نفس بالاترین بت است. (4)

و همین بت است که حضرت ابراهیم علیه السلام عرض می کند: (وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ) (5) و درخواست اجتناب از پرستش آن را می نماید چرا که پر واضح است که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و فرزندان واقعی او که انبیاء

ص: 69

1- یس / 60

2- جاثیه / 23

3- احیاء العلوم ج 1 ص 85

4- احیاء العلوم ج 1 ص 85

5- ابراهیم / 35

عظام هستند از بت پرستی به معنای رایج بر حذر بوده اند و همین شرک بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن به خدا پناه برده و عرض کرد: (أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشِّرْكِ الْخَفِيِّ). یعنی خدایا به تو از شرک خفی پناه می برم و لذا مخاطب به این خطاب شد: (لَئِنْ أَشْرَكَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) (1) یعنی: اگر شرک ورزی عملت حتما نابود خواهد شد.

بنده چون از کون و مکان رخت بر بست اول مقامی که بر او عرضه می کنند مقامی است که چون به آن رسد می پندارد که صانع است و کدام کفر از این بالاتر می باشد و این کفر اعظم در مقابل اسلام اعظم قرار دارد که خداوند فرموده است؛ که (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ) (2) یعنی: یادآور وقتی را که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: مسلمان شو و حقیقت آن عبارت است از تصدیق به نیستی خود و اعتراف به عجز و ذلت و عبودیت و مملوکیت و کشف این حقیقت و اعتقاد می باشد که آن چه از خود مشاهده می کند عین فقر و ظلمت است نه نور و احاطه بلکه در کنار هستی پروردگار و نور مطلق مضحمل گردیده است.

8- ایمان اعظم: به معنای مشاهده و معاینه نیستی خود پس از تصدیق و اعتراف به اسلام اعظم است و حقیقت آن شدت ظهور و وضوح اسلام اعظم و گذشتن از مرحله ی علم و رسیدن به مشاهده و عیان است و لذا چون خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: اسلام بیاور حضرت

ص: 70

1- زمر/ 65

2- بقره / 131

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: (أَسَدَ لَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (1) یعنی در پیشگاه پروردگار عالمیان تسلیم هستم و نیز به بندگان خود می فرماید: (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي) (2) که اشاره به ورود به همین عالم است چرا که حقیقت عبودیت در این هنگام محقق گشته و دخول کنایه از مشاهده دخول کنایه از مشاهده و عیان است. سالک در هنگامه ی ارتحال از عالم ملکوت و قیامت کبری و ورود به عالم جبروت، از مشاهدات ملکوتی و معاینات جبروتی بهره برده و از عالم نفوس افلاکی به عالم منزّه از اجسام وارد گشته و در طلب این منزلت می گوید

بَيْنِي وَبَيْنَكَ إِنِّي يُنَازِعُنِي *** فَارْجِعْ بِالْطَّفِكَ إِنِّي مِنَ الْبَيْنِ (3)

یعنی: فقط بین من و تو ایّت من است که با من مبارزه می کند ای خدا به لطف خویش ایّت من را بردار

9- هجرت عظمی: یعنی مهاجرت از وجود خود و زیر پا گذاشتن آن و مسافرت به عالم وجود مطلق و توجه کامل به آن و از این رو گفته اند: دَعِ نَفْسَكَ وَتَعَالَ یعنی خودت را بگذار و بیا (4) اشاره به همین است فرمان وَادْخُلِي جَنَّتِي بعد از فرمان فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، چرا که یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ خطاب به نفسی است که از جهاد اکبر فارغ گشته و به فتح و ظفر که مقر اطمینان می باشد وارد گردیده است و چون این مقدار از وصول کافی نیست دستور به رجوع به پروردگار داد بنابراین ابتدا دستور آمده که

ص: 71

1- بقره / 131 بقره / 131

2- فجر / 29

3- اسفار ج 1 ص 116 / حسین بن منصور حلاج

4- با یزید بسطامی / تذکرة الاولیاء ص 149

در عباد وارد گردد که ایمان اعظم است و سپس به مرحله بالاتر ترقی کرده و در جنت پروردگار وارد شود که ترک وجود خود و دخول در عالم خلوص و رجوع به رب خود است و اما تعبیر به مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکِ مُقْتَدِرِ همین مرحله ی ایمان اعظم است چرا که محل سکون صادق یعنی وجود محض در این زمان به دست می آید و نظر به این که هنوز مجاهده ی عظمی متحقق نشده و آثار وجود خود باقی است و اضمحلال آن در نظر سالک متوقف بر مجاهده است هنوز به طور کلی از تازیانه قهر ایمن نیست و به این جهت در سیطره ی دو اسم ملیک و مقتدر است (1)

10- جهاد اعظم: یعنی سالک باید بعد از هجرت از وجود خود، توسل به ملیک مقتدر نموده و با آثار وجود ضعیف به جنگ برخیزد و به طور کلی آن ها را نابود سازد و قدم در بساط توحید مطلق بگذارد.

عالم خلوص: یعنی عالم فتح و ظفر که پس از جهاد اعظم تحقق می یابد و احیاء عِنْدَ رَبِّهِمْ اشاره به آن عالم است و چون در این عالم از تازیانه قهر ایمن گشته و در دامن تربیت مربی ازل پرورش یافت، در تحت سیطره ی این اسم داخل می شود چنان که فرمود: **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** /

ص: 72

1- چون ملیک به معنای سلطان و شاه است و مقتدر به معنای توانا پس خود را در تحت سلطه ی سلطان توانا خواهد یافت و باید با توسل به این ملیک مقتدر جهاد کند تا از بقایای آثار وجود خود به کلی بیرون رود و آن وقت از تحت این دو اسم خارج شده و تحت اسم احیاء عِنْدَ رَبِّهِمْ داخل می گردند

اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ وَنِيزْ فَرَمُود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (1) یعنی: همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم

بَدَمِ الْمُحِبِّ يُبَاعُ وَصْلُهُمْ *** فَاسْمَحْ بِنَفْسِكَ أَنْ أَرَدْتَ وَصَالاً

یعنی: وصل آن ها را با خون عاشق می فروشند اگر خواهان وصل هستی جان ارزشمند خود را فدا کن

در این زمان قیامت عظمی قیام کرده و از اجسام و ارواح و تعینات و اعیان به طور کامل گذشته و قدم در لاهوت نهاده و به حیات حقیقی ابدی نایل گشته و بقا می یابد و از معاینات جبروتی به تجلیات لاهوتی منتقل و سرافراز می شود و ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ و در این هنگام است که از تحت كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بیرون می رود چون نفسی در کار نیست که مرگ را بچشد و مصداق این آیه می شود که می فرماید: أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ (2) یعنی: کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و نوری دادیم که با آن در میان مردم رفت و آمد می کند

و جمله الا من شاء الله در آیه ی (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) (3) عبارت از همین فرد است که هم مرده است و هم زنده است مرده است به مرگ ارادی از عالم طبیعت و نفس، و زنده

ص: 73

1- بقره / 156

2- انعام / 122

3- زمر / 68

است به حیات حقیقی در عالم لاهوت و خلوص و لذا فرموده اند: (مَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيِّتٍ يَمْشِيَ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ) یعنی:
هر کس که می خواهد به مرده ای بنگرد که بین مردم راه می رود، به علی بن ابی طالب بنگرد. [\(1\)](#)

ص: 74

1- تفسیر قرآن مجید / ملاصدرا سوره ی سجده ص 117.

بخش دوم: در رابطه با کیفیت سلوک و مسافرت الی الله در دو فصل

اشاره

فصل اول: بیان اجمالی کیفیت سلوک الی الله

فصل دوم: بیان تفصیلی کیفیت سلوک الی الله

ص: 75

روی سخن من با کسی است که به فکر طلب برآمده و به طور کلی غافل و بی خیال نباشد. چنین کسی اول باید دامن همت برکمر زده و در میان ادیان و مذاهب به اندازه ی توان خود کنکاش و کاوش نماید و با دقت در شواهد و آیات و بینات و قرائن و دلائل حسی و عقلی و ذوقی و حدسی بنگرد و تلاش کامل بنماید تا بر یگانگی خدا و حقیقت راهنمایی او هر چند به پایین ترین مرحله علم الیقین پی ببرد و حتی گمان و رجحان نیز در این مقام به کار می آید پس از آن از عالم کفر، خارج و به اسلام اصغر و ایمان اصغر، وارد گردد.

در این دو مرحله به اتفاق و اجماع همگان برای هر مکلفی دلیل لازم است و اگر خود تحقیق کند و به جایی نرسد با تضرع و ابتهال پافشاری کند تا برای او روزنه ای باز شود چنان که از حضرت ادریس علیه السلام نقل شده که از میان قوم خود ابتدا 100 و سپس 70 و سپس 7 نفر را برگزید و با تضرع از خداوند درخواست وظیفه کرد تا راه را پیدا کردند. (1)

البته اگر برای رسیدن به مقصود، به اذکاری مشغول شود بهتر است و پس از این دو مرحله (اسلام اصغر و ایمان اصغر) در طلب اسلام اکبر و ایمان اکبر برآید و دامن همت بر کمر زند و اولین گام او علم به احکام و آداب و وظایف و شرایع است که باید بر اثر تحقیق پیدا کرده و به شنیدن آن ها از خود راهنما یا جانشین او و یا جانشین جانشین او یا استنباط کلمات خود شارع (اگر خودش چنین شایستگی دارد) و یا تقلید از کسانی که سخن او را می فهمند اقدام نماید که ما او را در شریعت خود فقیه می نامیم و پس از علم و تحصیل شریعت و تسلیم و انقیاد و ترک اعتراض به مواظبت و محافظت آن وظایف پردازد تا بدین وسیله اندک اندک یقین و معرفت او زیاد گشته و به ظهور و وضوح بینودد و نور و آثار ایمان در اعضا و جوارح او شدیدتر و بیش تر گردد چرا که عمل موجب علم و علم موجب عمل می گردد و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد. حضرت صادق علیه السلام

ص: 80

می فرماید: (الایمانُ لَبَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ). یعنی: بخشی از ایمان از بخشی دیگر است. (1)

و نیز فرمود: (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا وَ مَنْ عَمَلَ عِلْمًا).

یعنی: علم مقرون به عمل است پس کسی که بداند عمل می کند و کسی که عمل کند می داند. (2)

و نیز فرمود: (الایمانُ لَا یَكُونُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ وَلَا یَثْبُتُ الْإِیمَانُ إِلَّا بِالْعَمَلِ)

یعنی: ایمان جز با عمل حاصل نمی شود و عمل بخشی از ایمان است و ایمان جز با عمل در وجود انسان تثبیت نمی گردد. (3)

و نیز فرمود: (وَلَا یَثْبُتُ لَهُ الْإِیمَانُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ).

یعنی: ایمان برای کسی جز با عمل حاصل نمی شود و عمل بخشی از ایمان است. (4)

و در کلمات حضرت علی علیه السلام نیز چه با تصریح و چه با اشاره این مطلب آمده که ایمان کامل برخاسته از عمل است.

پس کسی که طالب ایمان اکبر است باید از راه عمل وارد شود، ولی باید با رفق و مدارا عمل کرده و بر هر عملی که شروع می کند مداومت نماید چرا که عمل اندک مستمر بهتر از عمل فراوان ناپایدار است و باید پله به پله بالا رفت تا همه اعضا و جوارح از ایمان بهره بگیرند و هیچ

ص: 81

1- اصول کافی ج 1 ص 44

2- همان

3- همان ج 2 ص 38

4- همان

عضوی بی نصیب نماند و کار را به جایی برساند که حق هر عضوی به طور کامل از ایمان (اعم از ظاهری و باطنی) ادا شود و نیز به واجبات و محرمات کاملاً پایبند باشد و گرنه با اندک اعمالی به همان میزان ایمان او ناقص خواهد بود و اگر در این مرحله به اندازه یک سر سوزن قصور ورزد نمی تواند قدم در عالم بالاتر بگذارد چرا که رسیدن به عوالم سلوک مثل گذشتن ساعت است که تا ساعت قبلی تمام نشود نوبت به ساعت بعدی نمی رسد

دو حکایت:

1- گویند: سالکی به طمع دریافت فیض نزد پیری آمد و او را دید که آب دهان در مسجد می افکند از همان جا برگشت و او را اهل هدایت نیافت.

2- شخصی گاو او که زمین شیار می کرد پا در زمین وقفی نهاد و دوباره به زمین خودش برگشت و چون اندکی از خاک زمین وقفی همراه پای خود به زمین وی آورد از محصول زمین خود چیزی نخورد. چرا که حَسَدَ نَأَتْ الْأُبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ. یعنی کارهای نیک ابرار کار زشت مقربان محسوب می گردد و در توضیح این مطالب سخن پروردگار کافی است که می فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ / الَّذِينَ هُمْ عَنْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ / وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (1) زیرا لغو اختصاص به زبان ندارد و هر عملی که بر وفق

ص: 82

دستور الهی نباشد و پاداش و اجر و نورانیتی در بر نداشته و مطلوب خدا نباشد از هر عضوی که صادر گردد لغو است

و اما مهم ترین عضوی که باید بهره ی ایمان او را داد قلب است که امیر بدن می باشد و لذا مراقبت احوال قلب در همه حالات واجب است و ایمان قلب با ذکر و فکر صورت می گیرد چرا که تذکر و تفکر در روایات افضل عبادات شمرده شده اند و در قرآن کریم آمده است: (وَلَذِكُرُ اللَّهَ أَكْبَرُ) (1)

و اگر قلب از آثار ایمان خود باز بماند سایر اعضا نیز باز می مانند چنان که قرآن می فرماید: (وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ) (2) یعنی هر کسی که از یاد خدا غفلت ورزد، شیطانی را بر او می گماریم که هم نشین او باشد.

و چون انسان همه ی اعضا و جوارح را به بهره ی خویش از ایمان رسانید و آن را از سرکشی حفظ کرد باید به مجاهده پردازد و از نشست و برخاست با دنیا پرستان و دوستان شیطان و مقتضیات وهم و شهوت و غضب و عادات و رسوم به مقتضای (وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) (3) بر کنار باشد و به عالم عقل پیوندد و جنود عقل را با خود یار ساخته و به جنگ با حزب هوی و هوس برخیزد

و این مرحله چنان نیست که به طور کامل بعد از همه مراحل پیشین باشد بلکه چه بسیار از آثار ایمان جوارح مشروط به اصلاح درونی اوست و

ص: 83

1- عنکبوت / 45

2- زخرف / 36

3- مائده / 54

چه بسیار از لوازم و آثار ایمان نفس مشروط به اصلاح اعمال جوارح است. بلکه می توان گفت که در حقیقت این دو مرحله دست در گردن یک دیگر دارند و فعلیت تمام از برای هر دو یک دفعه حاصل می شود.

ص: 84

وقتی که انسان قدم در مرحله مجاهده گذارد باید اول علم به احکام طب روحانی داشته و مصالح و مفاسد و فضایل و رذایل و دقائق و خفایا و حيله ها و مکرهای نفس و سایر جنود ابلیس را بدانند که فقه نفس نامیده می شود و معلم آن شیخ و استاد است و سپس به احکام فرعی بپردازد که معلم آن ها فقیه و مجتهد می باشد و لذا حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ) یعنی: عقل راهنمای مومن است (1) و حضرت کاظم علیه السلام می فرماید: خداوند دو حجت برای مردم فرستاده یکی بیرونی و یکی درونی و اما حجت بیرونی انبیا و ائمه علیهم السلام هستند و حجت باطنی عقل می باشد. (2)

ولی چون عقل اکثر مردم به واسطه ی آمیختگی با عالم طبیعت و هم نشینی با لشکریان وهم و غضب و شهوت تیره و تار گشته و از درک ریزه

ص: 87

1- کافی ج 1 ص 25

2- همان ص 13

کاری های مکر شیطان و راه غلبه بر آن ناتوان است، در این مرحله نیز باید به شرع و قواعد شرعی مراجعه کنند چنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: (بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ) یعنی: من برای تتمیم مکارم اخلاق مبعوث شدم. (1)

پس طالب سیر و سلوک هیچ راهی ندارد جز آن که به راهنما یا جانشین و یا نائب او مراجعه کرده و یا خود به طور مستقیم کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله را بفهمد و عمل کند ولی چون استنباط این مرحله و استخراج دقایق آن و شناخت امراض نفسانی و معالجه ی آن ها و مقدار داروی هر انسان و ترتیب معالجه ی آن ها کاری بسیار دقیق است و باید عقلی کامل و نظری ثاقب و قوه ای بسیار قوی و ملکه ای قدسی و علمی سرشار و کوششی فراوان وجود داشته باشد حصول این علم قبل از عمل به آن امری دشوار؛ بلکه محال می باشد و لذا باید به راهنما یا قائم مقام او که استاد یا شیخ نامیده می شود مراجعه کرد و همان طور که برای استاد فقه جوارحی (فقیه و مجتهد و صاحب رساله) شرایطی است و بدون احراز شرایط نمی توان به او رجوع کرد و عمل باطل است، در فقه نفس (طب روحانی) نیز باید استاد را قبل از مراجعه شناخت بلکه شرایط آن دشوارتر است چرا که فرق استاد فقه جسمانی (فقیه) با استاد فقه روحانی (شیخ) در این است که راه فقه جوارح آشکار و ظاهر و برای همه یکسان است و

ص: 88

-
- 1- احیاء العلوم ج 3 ص 43 و ج 2 ص 313 این روایت به شکل های مختلف ذکر شده .ر.ک: امالی طوسی ج 2 ص 209- بحار ج 6 ص 146- مکارم اخلاق طبرسی ص 2 سفیه البحار ج 1 ص 410

دزدان و قطاع الطريق در این راه اندکند پس کافی است که مجتهد راه را بشناسند ولی در فقه نفسانی راه افراد متفاوت است و بیماری هر شخصی با دیگری مختلف و شناخت بیماری او نامقدور و مقدار داوری او نامعین و ترتیب معالجه افراد دشوار و گردنه های این راه بسیار و دزدان پنهانی بی شمار و شناخت آنان بسیار سخت است. چه بسیار دزدان که به لباس درویش و مرشد در آمده اند و لذا باید برای شناخت استاد و شیخ با او همراه شد و او را تحت نظر داشت و پس از شناخت کامل و احراز صلاحیت وی در هر گردنه و عقبه باید حال خود را بر او عرضه داشت از این رو سالکان راه مدت های طولانی در خدمت استاد به سر برده و لحظه ای غائب نشده اند و نیز در فقه نفس مانند فقه جوارح کامل بودن ایمان نفس متوقف بر ظهور کامل آثار آن است و اگر حتی به یک اثر از آثار آن بی توجهی شود به همان اندازه در ایمان نفس نقصان و قصور پیدا شده قدم به عالم بالاتر نمی توان گذارد

و چون سالک به توفیق الهی و عنایت ربانی و تعلیم شیخ روحانی این مرحله را پیمود و چنان که باید و شاید مجاهده نمود اگر نقصانی در ایمان اصغر و اسلام اصغر بوده باشد تمام می شود و اگر خطایی کرده باشد بر او ظاهر و هویدا می گردد و راه راست و صراط مستقیم بر وی واضح و مبرهن گشته و از گمان و تخمین رسته و به یقین مشاهده می رسد. قرآن می فرماید: (وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) (1)

یعنی: خدایت را بپرست تا به یقین

ص: 89

دست یابی و نیز می فرماید: (وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) (1) و اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کنید هدایت می یابید و نیز می فرماید: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (2) و کسانی که در راه ما جهاد کنند آن ها را قطعاً راه نشان می دهیم و نیز می فرماید: وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (3) و من نسبت به توبه کاران و مومنان و عمل صالح به جای آورندگان بسیار آمرزنده ام و حضرت علی علیه السلام در وصف مجاهدان می فرماید: از کوری بدر آمده و از همراهی با هواپرستان جدا شده و کلید ابواب هدایت و قفل ابواب شقاوت گردیده است وی به راهش بینا و در مسیرش پویا شده و راه روشن را پیدا کرده و دریای متلاطم را پیموده و چون پرتو خورشید بر یقین و بصیرت حرکت می کند. (4)

اما اگر کسی در راه طلب تقصیر و کوتاهی کرده و در مرحله ای از مراحل سستی نموده باشد مثلاً در اسلام اصغر و ایمان اصغر کوششی ننموده و یا شخصی گمراه کننده بر سر راه او قرار گرفته و یا از دستور فقیه و شیخ خود سرپیچی نموده و یا در شناخت آن ها سعی خود را ننموده و یا

بهره ی ایمانی جوارح یا نفس را نداده و یا در ترتیب معالجه اشتباه کرده باشد به یقین و مشاهده دست نمی یابد و وظیفه ی عمده و مهم سالک پس از بیعت با شیخ آگاه ذکر و فکر و تضرع و ابتهال است چنان که

ص: 90

1- نور / 54

2- عنکبوت / 69

3- طه / 82

4- نهج البلاغه خطبه 86

قرآن می فرماید: (وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً) (1) یعنی: یاد خدا کن و به سوی خدا تبتل داشته باش و نیز می فرماید: (وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً) (2) و از این رو خداوند ذکر خود را بالاتر از نماز که عمود دین است، معرفی فرمود و حضرت صادق علیه السلام افضل عبادات را تفکر شمرده و یک ساعت تفکر را بهتر از هفتاد سال عبادت دانسته است و چون حرکت به پایان رسد کلام و فکر و عزلت و سیر و سلوک و طلب و طالب و مطلوب و نقص و کمال به پایان می رسد إِذَا بَلَغَ الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا، یعنی: وقتی که کلام به خدا می رسد، دست نگه دارید. (3)

این بود بیان اجمالی طریق سلوک راه عالم خلوص.

راه سلوک به شیوه ای دیگر

اینک راه سلوک الی الله را به شیوه ای دیگر بیان می کنیم:

علمای طریقت برای سالکان چند منزل و گردنه ذکر کرده و راه درست پیمودن آن ها را نیز بیان نموده اند البته در تعداد منازل و ترتیب آن ها اختلاف دارند و برخی کم ترین آن ها را هفت منزل و بالاترین آن ها را هفت صد منزل ذکر کرده و برخی به هفتاد هزار نیز رسانده اند. و اکثر این منازل و عقبات در عالم نفس واقع شده اند و از مراحل و منازل جهاد اکبر محسوب می شوند و ترتیب آن ها نسبت به اشخاص

ص: 91

1- مزمل / 8

2- اعراف / 205

3- اصول کافی ج 1 ص 92- توحید صدوق ص 456- بحار ج 2 ص 83

متفاوت است و طی همه مراحل ایمان نفس ضروری است و به اندازه کوتاهی، نفس در ایمان قاصر خواهد بود پس سالک را باید به جهاد اکبر هنگام ذکر این منازل و گردنه ها دعوت نمود

و حقیقت سلوک و کلید آن تسخیر بدن و نفس در تحت پرچم ایمان است که تبیین احکام آن را فقه جوارح و فقه نفس بر عهده دارند و پس از آن فانی ساختن نفس و روح در زیر پرچم کبریایی الهی است و تمامی عقبات و گردنه ها و منازل در این مراحل گنجانده شده اند ولی باید دانست که پیمودن این مراحل و مسافرت در این عالم متوقف براموری است که بدون آن ها نمی توان آن راه ها را پیمود بلکه اصلاً نمی توان قدم در آن ها نهاد و وصول به مقصد و حصول مطلب در گرو آن ها است .

شرایط سلوک

سیر و سلوک چون پس از جستجو و تحقیق به مرحله ی اسلام اصغر و ایمان اصغر می رسد نخستین چیزی که باید دنبال آن رفت تحصیل علم به احکام ایمان به همان شیوه ی مذکور است و لذا فرمودند: (طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ) یعنی: تحصیل علم بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است. (1)

و کسی که عاری از این علم باشد مجاهده ی او جز مغلوبیت چیزی نصیب او نمی کند. چنان که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ ، وَلَمْ يَزِدْهُ السَّيْرُ إِلَّا بُعْدًا)

ص: 92

یعنی: کسی که بدون بصیرت عمل می کند مانند کسی است که بیراهه می رود و هرچه بیش تر برود جز این که از مقصد دور شود حاصلی ندارد. (1)

و این علم هر قدر که واضح تر باشد اثر و نتیجه آن بیش تر است . پس در صورت امکان باید مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصی او اخذ کند و خودش از کلام آن حضرت استخراج نماید که از تقلید بهتر است و علم اجمالی به ضروریات که یکی از شرایط اهل سلوک است؛ در تحت این علم مندرج است و آن چه که ضروری است به دست آوردن منبع علم است و فعلیت آن در ابتدای امر لازم نیست بلکه تدریجاً در حال ضرورت باید به ظهور در بیاید این ها همه از مقدمات سلوک است و هنوز حرکت و سیر آغاز نشده است ولی وقتی که این مرحله به پایان رسید با استمداد از خداوند سیر و سلوک را آغاز بنماید برای انجام این سفر چند چیز ضروری است:

اول: ترک عادات و رسوم

خواهان سیر و سلوک باید عادات و رسوم و تعارفات و متداولاتی را که مانع سفر و عایق راه خدایند ترک کند چنان که می گویند:

بالقادیسیة فتية لا يحسبون العار عارا *** لا مسلمون ولا يهود ولا مجوس ولا نصاری

یعنی: در قادیسیه جوانانی هستند که ننگ را ننگ نمی دانند نه مسلمان هستند و نه یهودی و نه زردشتی و نه مسیحی (2)

ص: 93

1- بحار ج 1 ص 64

2- منظور ترک عادات نادرستی است که در هر یک از این مذاهب وجود دارند.

و قرآن می فرماید: (وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) (1) یعنی: در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند

پس خواستار سیر و سلوک باید دست از عادت ها برداشته و به دنبال اصلاح خود گردد و ملامت قدسیان را از ملامت مردمان مهم تر بداند و توبه که اولین مرحله جهاد اکبر است همین می باشد و اما توبه از گناهان و معاصی از واجبات فقهی ایمان و جوارح است که باید همه اعم از سالک مجاهد و غیر مجاهد داشته باشند.

دوم: عزم و تصمیم

سالک باید در عزم و اراده و تصمیم به گونه ای باشد که از چکاچک شمشیرها و نیزه ها و نبرد با شجاعان و قهرمانان و تحمل شداید و سختی ها و حوادث ترسناک نهراسد و عقب نشینی نکند.

سوم: رفق و مدارا

نفس تحمل بار سنگین یک دفعه را ندارد و می شکند و از سیر و سلوک منزجر می گردد چنان که در روایت است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (أَلْعَلَمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْجَلَمَ وَزِيرُهُ، وَالْعَقَلُ دَلِيلُهُ، وَالرَّفْقُ أَخُوهُ). یعنی: علم، دوست و حلم، وزیر و مدارا برادر مؤمن است. (2)

و حضرت باقر علیه السلام فرمودند: (إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ). یعنی: این دین متین و استوار است پس با مدارا در آن وارد شو. (3)

ص: 94

1- مائده / 54

2- بحار ج 17 ص 184- اصول کافی ج 2 ص 47

3- اصول کافی ج 2 ص 87

و باز حضرت صادق علیه السلام فرمودند: (لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ الْعِبَادَةَ) یعنی: عبادت را بر خودتان تحمیل نکنید. (1)

پس باید با نفس رفق و مدارا نمود تا اندک اندک بتواند آمادگی پیدا کند و زیر بار سنگین سیر و سلوک تاب بیاورد

چهارم: وفا و پایبندی به انجام عمل

پنجم: ثبات و دوام

دوام یعنی هر حالی که برای انسان رخ می دهد باید به صورت نهاده و مستمر باشد چرا که عمل اندک مستمر بهتر از عمل فراوان ناپایدار است لذا حضرت باقر علیه السلام می فرماید: (أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَامَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ) یعنی: بهترین عمل نزد خداوند عمل مداومی است که بنده انجام می دهد هر چند اندک باشد. (2)

و منظور از ثبات آن است که سالک بر هر چه که عزم و تعهد نموده، پایداری نماید و از آن تخلف نکند چرا که در تخلف از آن احتمال خطر چون حقیقت عمل بعد از ترک آن از بین می رود پس تا انسان جزم بر وفا و ثبات ننماید نمی تواند تصمیم بر انجام عملی بگیرد و به همین جهت مأمور به رفق و مدارا شده که به تدریج بدن و نفس را تحت اطاعت خود در آورده تا بتواند بر بیش از آن چه که اراده کرده ثبات ورزد و تا وقتی که جزم بر ثبات در یک مرحله نداشته باشد نمی تواند عزم آن مرحله کند و

ص: 95

1- همان ص 86 - بحار ج 15 ص 173

2- بحار ج 15 ص 174 - کافی ج 2 ص 82

هم چنان در محله پیشین توقف می نماید و این توقف در نگاه اهل سلوک به منزله قصد اقامه در یک منزل می باشد

و ثبات یکی از درجات صبر است.

ششم: مراقبه

یعنی سالک باید متوجه و ملتفت خود در همه حالات باشد تا مبادا از آن چه که جزم و عهد کرده تخلف نماید البته دو مراقبه دیگر نیز وجود دارد که به آن اشاره خواهد شد، ان شا الله.

هفتم: محاسبه.

محاسبه به این معنی است که آدمی ساعتی از شبانه روز خود را معین کند تا به حساب خود پردازد و باید از آغاز وقت سابق تا این مدت را حساب کند. (مثلاً هر روز مبدأ را پس از نماز صبح و منتهی را هنگام خواب شب قرار دهد و هر شب محاسبه را از همان بعد از نماز صبح شروع کند.) و ببیند آیا در انجام آن چه که تصمیم گرفته بود و سایر احکام لازم آن موفق بوده یا خیر و آیا تخلفی صورت گرفته یا خیر.

در حدیث آمده است که (حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا) یعنی قبل از آن که شما را پای میز محاکمه و محاسبه بکشند، خودتان را محاسبه و محاکمه کنید.

و نیز حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: (لَيْسَ مِنْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كَلَّ يَوْمٍ) یعنی: از ما نیست کسی که خود را هر روز محاسبه ننماید. (1)

ص: 96

یعنی اگر فهمید که تخلفی صورت گرفته به تنبیه و تأدیب خود برآمده و به عتاب و خطاب بلکه به زجر و ضرب در صدد تنبیه خود برآید، چنان که یکی از بزرگان در مصلای خود تازیانه ای داشته و پس از محاسبه و کشف تخلف خود را با آن تأدیب می کرد

حکایت

می گویند: شخصی از راهی عبور می کرد و دید ساختمانی تازه ساخته اند گفت: این ساختمان را چه زمانی ساخته اند؟ و سپس به خاطر این سوال بیهوده یک سال نوشیدنی دلخواه خود را نیاشامید تا خود را کیفر وادب کرده باشد و دیگری در زمان حضرت عیسی علیه السلام به خاطر این که روزی شکایت از گرما کرده بود چهل سال عبادت کرد تا خود را تنبیه کرده باشد.

و اگر برای تخلف او در شرع مجازات و کفاره ای معین آمده، (مانند زیر پا گذاردن نذر و قسم) باید سریعاً اقدام به آن کیفر و کفاره بنماید.

نهم: مسارعت

یعنی انسان در آن چه که عزم کرده تا انجام دهد، باید به مقتضای (وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ) [\(1\)](#) به انجام آن قبل از آن که شیطان فرصت وسوسه بیابد، اقدام کند.

ص: 97

به این معنی که انسان باطن خود را نسبت به قوانین شرع خالص گرداند به گونه ای که هیچ غشی در آن نمانده و به سرحد کمال رسیده باشد که در تأثیر اعمال بسیار دخیل است. و لذا گفته اند: عمل بدون ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفته نیست و تحصیل این ارادت و محبت نسبت به صاحب شریعت یکی از منازل است که پیمودن آن احتیاج به حرکتی دارد که ذکر خواهد شد انشاء الله و نیز باید نسبت به ذریه و منسوبان آن حضرت و قبور و کتب و کلمات آن بزرگواران ارادت بورزد.

اذل لال لیلی فی هواها *** و احتمال الاصاغر و الکبارا

یعنی: من در مقابل خاندان لیلی به خاطر عشق او خود را کوچک می کنم و هر حادثه ی کوچک و بزرگی را تحمل می نمایم

و چون اصل قوانین از جانب خداوند است باید انسان نسبت به همه منسوبان پروردگار نیز عشق ورزد خواه حیوان باشد یا غیر حیوان چنان که در روایت آمده که آلا یمانُ هُوَ الشَّفَقَةُ عَلٰی خَلْقِ الله. یعنی: ایمان عبارت از مهربانی نسبت به خلق خداست

احب بحبها تلعات نجد *** و ما شغفی بها لولا هواها

یعنی: به خاطر عشق به معشوق است که من تپه های نجد را دوست دارم اگر عشق به او نبود علاقه ای به آن ها نداشتم

و باید لوازم خلوص و محبت را نیز اظهار کرد که در خلوص باطن بسیار بسیار موثر است

و نیز باید نسبت به استاد و شیخ و مجتهد ارادت و محبت و عشق ورزد

امر علی الدیار دیار سلمی *** اقبل ذالجدار و ذالجدارا

و ماحب الدیار شغفن قلبی *** ولکن حب من سکن الدیارا

یعنی: بر سرزمین معشوقه ام (سلمی) عبور می کنم و در و دیوار را می بوسم این در و دیوار نیست که من بر آن عاشق شده ام بلکه به خاطر ساکن این سرزمین سلمی است که در و دیوار را می بوسم

یازدهم: ادب در پیشگاه الهی و پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان آن حضرت.

ادب غیر از ارادت است که در بحث پیش گذشت، گر چه در برخی موارد یکی می شوند و این شرط بسیار مهم است.

شخصی در محضر مبارک معصوم علیه السلام سخنی به زبان آورد که اشاره به ثبوت قدرتی برای حضرت بود حضرت بر خاک افتاد و پیشانی بر خاک مالید.

و دیگری اعتراضی بر زبان جاری کرد و پس از آن دهان خود را پر از خاکستر کرد.

و برخی از صاحب دلان قرآن را نشسته نمی خواندند، بلکه آن را به دو دست گرفته و روبه قبله ایستاده و با نهایت عجز و مسکنت تلاوت می کردند و در حضور قرآن یا نمی نشستند و یا اگر می نشستند، نهایت ادب را مانند حضور در جلسه سلاطین و پادشاهان رعایت می کردند

و برخی وقتی که اسم پروردگار و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام برده می شد، به احترام این اسامی مقدس بلند می شدند و برخی در نشستن و رفتن و

خوردن و سایر حالات چنان عمل می کردند که خدای تعالی را در مجلس خود حاضر می دیدند و ادب را مراعات می نمودند

و یکی از لوازم ادب پرهیز از الفاظ آمرانه و ناهیانه در هنگام عرض حاجت به درگاه خداست (مثلاً نمی گویند: خدایا چنین کاری را بکن بلکه می گویند: خدایا اگر صلاح بدانی و به من چنین چیزی را عطا کنی خیلی خوب است و یا نمی گویند: خدایا چنین کاری را نکن بلکه بگویند: خدایا اگر صلاح و مصلحت است چنین کاری صورت نگیرد شایسته است.

دوازدهم: نیت

نیت عبارت است از خالص ساختن قصد در سیر و حرکت و تمامی اعمال برای خداوند و قطع طمع از اهداف دنیوی حتی اخروی بلکه از هر چه که به خود بر می گردد و از این بالاتر در اواخر حال به انتفای نیت منجر می گردد چنان که از بزرگی پرسیدند: مَا تُرِيدُ؟ چه می خواهی؟ گفت: أُرِيدُ أَنْ لَا أُرِيدَ می خواهم که چیزی نخواهم

پس از این مرحله سالک باید چشم دل از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و دانستن و ندانستن و ردّ و قبول بپوشد بلکه شرط سلوک در محبت کامل آن است که خواسته را فراموش کند چرا که تا خواسته را در نظر دارد هنوز سر و کار او با محبت است و قطع طمع در نزد سالکان به همین معنی است.

سیزدهم: صمت (سکوت)

سکوت بر دو نوع است:

1. عام و مضاف

ص: 100

سکوت عام و مضاف آن است که زبان را از حرف زدن با مردم بیش از اندازه ی لازم و ضروری حفظ کند و این موضوع را باید در حال سلوک بلکه در همه حالات زندگی مراعات کند و آن چه که در روایات آمده اشاره به همین مرحله است مثلاً حضرت باقر علیه السلام می فرماید: (إِنَّمَا شَيْعَتُنَا الْخُرُسُ). یعنی: شیعیان ما لال و گنگ هستند. (1) و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحِبِّينَ وَفِيهِ رِضَا الرَّبِّ وَهُوَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَشِعَارُ الْأَصْفِيَاءِ) یعنی: سکوت شیوه ی همیشگی محبان است که در آن رضای خداوند می باشد. سکوت اخلاق انبیاء و شعار اصفیاء است. (2)

و حضرت رضا علیه السلام فرمودند: (الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ وَإِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ....) یعنی: سکوت بابی از ابواب حکمت و راهنمای خیرات است. (3)

به همین جهت جمعی از اصحاب سنگ ریزه در دهان خود می ریختند تا خود را به سکوت عادت بدهند. (4)

و اما سکوت خاص و مطلق آن است که نه تنها زبان را از کلام با مردم بلکه از حمد موجود دیگری (حتی فرشتگان) حفظ کند و با ذکرهایی که دستور داده اند زبان را مشغول بدارد و در صورتی که محال یا دشوار

ص: 101

1- اصول کافی ج 2 ص 113 - بحار ج 15 ص 186

2- مصباح الشریعة ص 20 - بحار ج 15 ص 186

3- اصول کافی ج 2 ص 113 - اختصاص ص 232

4- مصباح الشریعة 27

باشد ذکر را در اوقات نزدیک به هم تقسیم کند و در خلال آن از چهار چیز اجتناب نماید:

1. نشست و برخاست با عوام

2. زیاد حرف زدن.

3. زیاد خوابیدن

4. زیاد خوردن

چهاردهم: گرسنگی و کم خوری

بهتر آن است که انسان فقط به اندازه ای بخورد که بتواند سیر و سلوک را ادامه دهد و البته آن قدر کم نباشد که ضرر به این کار زده و حال او را مشوش گرداند و این حالت جوع و کم خوری از شروط بسیار مهم سلوک است. ولذا حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (الْجُوعُ إِدَامُ الْمُؤْمِنِ وَغِذَاءُ الرُّوحِ وَطَعَامُ الْقَلْبِ).

یعنی: گرسنگی نان خورش مؤمن و غذای روح و قلب است. (1)

و بهترین نوع گرسنگی روزه است که گاه لازم می باشد که در رابطه با اذکار کلامی خواهد آمد، انشاء الله

پانزدهم: خلوت

خلوت نیز بر دو نوع است: خلوت عام و خلوت خاص

خلوت عام که آن را عَزَلَت نیز گویند عبارت از کناره گیری از غیر اهل الله به ویژه از عوام و سفیهان و گنهکاران و دنیا پرستان است مگر به

ص: 102

اندازه ی نیاز و ضرورت البته نشست و برخاست با اهل طاعت و عبادت منافاتی با این خلوت و عزلت ندارد و برای عزلت مکان خاصی شرط نیست و آن چه که در روایات معصومان آمده اشاره به همین نوع از خلوت و عزلت است.

مثلا حضرت صادق علیه السلام می فرماید: عزلت نشین در دژی محکم از دژهای الهی قرار گرفته و در حفظ و حراست الهی است. ای خوشا به حال کسی که در خفا و آشکارا به تنهایی روی آورد. (1)

و نیز فرمود: (فِرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَالْأَفْعَى فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَوَاءً فَصَارُوا دَاءً).

یعنی: از مردم بگریز چنان که از شیر و اژدها فرار می کنی چرا که مردم در جاهایی به عنوان دارو هستند ولی بعدا درد بی درمان می شوند. (2)

و نیز فرمود: (وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا وَ اخْتَارَ الْعُزْلَةَ فِي زَمَانِهِ إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ وَإِمَّا فِي انْتِهَائِهِ).

یعنی: هیچ پیامبر و وصی پیامبری نیست مگر آن که عزلت را در زمان ، خود خواه در آغاز و خواه در پایان عمر خویش انتخاب کرده است. (3)

و ماجرای غار حرا نیز به همین موضوع مربوط است.

و نیز فرمود (كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ وَالزُّمُّوا بُيُوتَكُمْ) یعنی: زبان را حفظ کنید از سخن گفتن و خانه نشین شوید (4)

ص: 103

1- بحار ج 15 ص 51

2- همان

3- همان

4- اصول کافی ج 2 ص 225- بحار ج 15 ص 140

و قرآن می فرماید: (وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) (1) رها کن کسانی را که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفتند و گرفتار غرور زندگی دنیا شدند

و این خلوت در همه حال خوب و دارای فضیلت است.

و اما خلوت خاص گرچه در همه عبادات و اذکار خوب و شایسته است ولی در برخی از اذکار کلامی بلکه در همه اذکار شرط سلوک است و مراد اهل اوراد از خلوت همین نوع خلوت است نه خلوت عام. و برای این خلوت باید تنهایی و دوری از ازدحام و غوغا را انتخاب و از هر صدایی که حال انسان را مشوش کند پرهیز نماید و نیز حلیت و طهارت مکان حتی سقف و دیوارها شرط است و گنجایش آن فقط باید به اندازه ی ذاکر و عبادت او باشد و بس. و لذا حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: منزل تو باید به اندازه ی گنجایش تو باشد. (2)

و بهتر آن است که محل خلوت فقط دارای در بوده و پنجره و روزنه ای نداشته باشد و مستحب است که هنگام ورود به آن جا بگوید: رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (3) و سپس بگوید: بسم الله و بالله و صلى الله على محمد و آله و دو رکعت نماز بخواند و در رکعت اول بعد از حمد این آیه را بخواند: (وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ

ص: 104

1- انعام / 70

2- بحار ج 15 ص 140

3- اسراء / 80

يُظْلِمُ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ يَجِدُ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (1) و در رکعت دوم این آیه را بخواند (رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ) (2)

و برای ذکر در خلوت باید بر زمین و یا بوریا و حصیر و رو به قبله و به صورت دو زانو یا چهار زانو یا تورک (یک پا زیر و یک پا بالا) بنشیند و آن جا را عطر آمیز با بخور بنماید.

شانزدهم: بیدار خوابی

باید بیدار خوابی به اندازه ای باشد که انسان تحمل آن را داشته باشد چرا که خداوند می فرماید: (كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ) (3) یعنی: شب ها را خیلی کم می خوابند

هفدهم: طهارت همیشگی (دائم الوضو بودن).

هجدهم: تضرع فراوان و اظهار ذلت و مسکنت و خاکساری در درگاه خداوند

نوزدهم: پرهیز از خواهش ها به اندازه ی توان

بیستم: کتمان سر و راز نگهداری

کتمان سرّ و راز نگهداری از مهم ترین شروط سیر و سلوک است و بزرگان طریقت و اذکار در این مورد خواه در عمل و او را در و خواه در حالات و واردات حالی و ، مقامی بی نهایت سفارش کرده اند و اندک تخلفی از این ، شرط مانع رسیدن به مقصود و مطلوب است و اگر شخص دیگری احیانا خواست مطلع شود می توان توریه در کلام نمود و عزم خود را به دیگران

ص: 105

1- نساء / 80

2- ممتحنه / 4

3- ذاریات / 17

نگفت و لذا پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: (اسْتَعِينُوا عَلَى حَوَائِجِكُمْ بِالْكَتْمَانِ) یعنی: از کتمان و راز داری در مسیر خواسته هایتان بهره بگیرید (1)

و نیز حضرت علی علیه السلام به میثم تمار فرموده:

وفی الصدر لبانات *** اذا ضاق لها صدري

نکت الارض بالكف *** و ابدیت لها سری

فمهما تنبت الارض *** فذلك النبت من بذری

یعنی در سینه اسراری وجود دارد که هنگام تنگدلی زمین را با دست می شکافم و رازم را برای او می گویم پس هرگاه زمین گیاهی رویانید این گیاه روییده از همان بذری است که من پاشیده ام. (2)

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (ما عبد الله بشيءٍ أحبَّ إليه من الخبَاء).

یعنی: به وسیله هیچ چیز محبوب تر از راز نگهداری خداوند عبادت نشده است. (3)

و نیز فرمود (أَمَرْنَا مَسْتَوْرٍ مُّقْتَنَعٍ بِالْمِثَاقِ فَمَنْ هَتَكَ عَلَيْنَا أَذْلَهُ اللَّهُ)

یعنی: کار ما پنهان و پشت نقاب میثاق است پس کسی که این پرده و نقاب را بدرد خداوند او را ذلیل می کند. (4)

و باز فرمود: به خدا سوگند دوست داشتم که دو خصلت شیعه را با گوشت بازویم از بین ببرم یکی ... و دیگری کم راز نگهداری (5)

ص: 106

1- بحار ج 17 ص 46

2- بحار ج 9 ص 472

3- کافی ج

4- بحار ج 15 ص 140

5- اصول کافی ج 2 ص 221 - بحار ج 15 ص 137 - خصال صدوق ص 136

و باز فرمود: (إِنَّكُمْ عَلَى دِينٍ مِّنْ كَتَمَهُ أُعْزَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَدَّاعَهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ).

یعنی: شما بر یک جریان خاصی هستید هر کس آن را کتمان کند، خداوند او را عزیز می گرداند و اگر کسی آن را افشاء کند خدا او را ذلیل می سازد. (1)

حکایت:

جابر بن یزید می گوید حضرت باقر علیه السلام هفتاد هزار روایت به من فرمود که به هیچ کس نگفته ام و هرگز نخواهم گفت وقتی که آن حضرت به شهادت رسید روزی دلم تنگ شد و نتوانستم کتمان آن احادیث را تحمل کنم و لذا به خدمت حضرت صادق علیه السلام و شرفیاب شده و عرض کردم که به چنین حالتی دچار شده ام حضرت فرمود: به صحرا برو و حفرهای حفر کن و سر خود را در آن فرو ببر و بگو محمد بن علی الباقر علیه السلام چنین و چنان به من گفته و خاک بر روی آن بریز. (2)

بیست و یکم: شیخ و استاد

استاد بر دو گونه است: 1. استاد خاص 2. استاد عام

استاد خاص آن است که به طور خاص معین شده است که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان آن حضرت هستند که مأمور به هدایت و ارشادند و استاد عام آن است که به طور خاص مأمور هدایت نیست ولی مشمول

ص: 107

1- اصول کافی ج 2 ص 222- محاسن برقی ج 1 ص 257

2- اختیار معرفه الرجال (رجال کشی) ص 194

(فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (1) است. یعنی: پرسید از اهل ذکر اگر نمی دانید.

و سالک در هر حال باید استاد خاص داشته باشد هر چند که به مقصود رسیده باشد زیرا او به وی آداب وطن و مقصد را می آموزد و ولی آن مملکت نیز خود اوست و همیشه و در همه حال به ویژه در اواخر سلوک که حصول تجلیات ذاتی و صفاتی صورت می گیرد همراهی با استاد لازم و ضروری است و لذا ارباب سلوک در باب ارادت و آداب خدمت شیخ، مطالبی گفته اند که منظور همین استاد خاص است گر چه استاد عام هم به خاطر این که واسطه در هدایت است و از مقام خاص دستور می گیرد به حسب تفاوت مراتب رعایت ادب و ارادت او لازم است

برای همگان روشن است که سلوک بدون استاد و راهنمایی او ممکن نیست ولی از این بالاتر همراهی با استاد خاص در همه حالات از اهمّ واجبات است البته همراهی با استاد عام نیز به ویژه برای مبتدیان سزاوار است.

و شناسایی استاد خاص در آغاز امر به گونه ای است که در تحصیل ایمان اصغر موثر است ولی در پایان راه او خود را خواهد شناساند و اما صلاحیت استاد عام جز با مصاحبت او در نهان و آشکار و خلوت و جلوت شناخته نمی شود و اگر از کسی رفتار و یا بیان نکته ای دقیق و یا حالتی غیر عادی مشاهده شد نباید انسان فریب بخورد چرا که اطلاع از

ص: 108

خطورات ذهنی و امور مخفی و عبور از آب و آتش و طی الارض و پریدن در آسمان و پیشگویی از آینده و امثال این ها ممکن است در مرتبه مکاشفه روحی (که مشترک بین مؤمن و کافر است) رخ دهد و این دلیل بر رسیدن به مقصود نیست چرا که تا سر منزل مقصود راه بی نهایت است و چه بسیار کسانی که این مرحله را طی کرده و پس از آن از راه افتاده و در دامن شیاطین غلطیده باشند و بسیاری از کفار (مانند مرتاضان هندی) قادر بر بسیاری از این امور هستند.

ص: 109

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی
خاتمیه اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

